

## «جنبش لغو کار مزدی در مسیر انقلاب اجتماعی ایران»

ناصر پایدار

بخش اول: سخنرانی در «کلاب هاوس پراکسیس انقلاب اجتماعی»

موضوع گفت و شنود جمعی امروز ما «جنبش لغو کار مزدی در مسیر انقلاب اجتماعی ایران» است. از هر بخش، هر عضو، هر هوادار نیروهای چپ یا هر کارگر آویزان به طیف چپ بررسی که رویکرد ضد سرمایه داری و لغو کار مزدی چه می گوید، پاسخ همگون و همساز همگی این است: چندان آدم که مثل صوفیان خانقاه نشین دور هم می نشینند و یاهوی «کار مزدی لغو باید گردد» سر می دهند!!! در باره این جنبش کلا و پراکسیس حی و حاضر رویکرد لغو کار مزدی بحث خواهم کرد اما اول بر روی همین تلقی سخت جان و خصومت آمیز از این رویکرد درنگ کنم. هیچ کارگر دارای حداقل انصاف طبقاتی و انسانی قادر به انکار این حقیقت نیست که فعالان این رویکرد به میزان وسع، امکان و کثرت خود اگر نه بیشتر از پرغوغراترین فعالان دیگر، یقیناً نه کمتر، برای حضور فعال، اثرگذار و البته رادیکال در اجتماعات، اعتراضات و رخدادهای جاری کارگری تلاش می کنند. کدام تظاهرات کارگری بوده است که این افراد برای کمک ممکن به کارساز بودنش اهمال نموده باشند، کدام گردهمانی بازنشستگان بوده که این رفقا برای حضور در آن برای متقاعد نمودن افراد به شرکت در آن تلاش نکرده باشند، کدام گروه، حزب، اتحاد، کانون جنجال آگین بیشتر از کارگران ضد سرمایه داری، لغو کار مزدی به مسائل روزمره جنبش کارگری پرداخته اند؟ کدام نیرو، جماعت در نقد عملکردهای نادرست شکست آمیز و طرح جایگزین رادیکال برای گمراهه رفتن ها، به اندازه این رویکرد گفته و نوشته و سینه چاک داده است؟ کدام گروه و حزب برای متکی ساختن راهبردها، راه حلها، راهکارها، نقدهای طبقاتی خود به تجارب زنده تاریخی جنبش کارگری، به اندازه این رویکرد اهتمام کرده است. فقط به سایت های سیما، علیه سرمایه و کانال های دیگر این جهتگیری نگاه کنید. آنان که کوشیده و می کوشند رویکرد لغو کار مزدی را جمع چند نفری یاهوگوی «کارمزدی لغو باید گردد» معرفی کنند، همه اینها را می دانند، اما اولاً بنا ندارند آن گویند که واقعیت زندگی، کار، پیکار عده ای کارگر است. چیزی را بر زبان می آرند که حکم ایدئولوژی و فتوای رهبر است. ثانیاً هیچ تصویری از پراکسیس ضد سرمایه داری در ذهن ندارند، طلسم کفرش می پندارند و از آن فرار می کنند. این نکته را همین جا تمام کنم با این امید که تکفیرکنندگان دریابند که با کار خود فقط بدترین ضربات را به جنبش ضد سرمایه داری طبقه کارگر نمی زنند، خود را هم از هر میزان اعتبار ساقط می سازند.

به سراغ بحث می روم و با نگاهی به وضع 170 سال پیش جنبش کارگری اروپا شروع می کنم. روزهایی که کارگران پاریس به مجلس سرمایه یورش بردند، فریاد زدند: دوره طبقه سرمایه دار تمام شده» عصر آنان است. کمتر از دو دهه بعد برپائی انترناسیونال را کلید زدند، در همان گام اول، سرمایه داران قاره را در یکی از مهمترین سنگرها خلع سلاح کردند. حربه مجبورسازی توده کارگر به اعتصاب شکنی از دست آنها گرفتند. وقتی کارگران برنکار پاریس در مقابل وحوش سرمایه دار نیازمند کمک شدند، همسنگران اروپائی آنها درنگ نکردند. همین همپیوندی را دراعتصاب بخش ساختمان، در خیزش کارگران معدن شارل روا به نمایش نهادند. سرمایه داران قاره غرق در وحشت دیدند که با کارگران ساختمانی فرانسه و معدن بلژیک رو به رو نیستند. با بین الملل ضد سرمایه داری مواجه هستند. قرن نوزدهم این گونه ورق خورد، این روند اما متوقف شد، پرولتاریا از پیگیری انقلاب اجتماعی ضد بردگی مزدی باز ماند، بورژوازی اپوزیسیون در دو جبهه همگن، با دو آرایش متفاوت سایه خود را بر سر این جنبش سنگین کرد. یک جا برای کارگران نسخه پارلمان پیچید، آنها را دخیل بند سوسیال دموکراسی نمود، سندیکالیست کرد، در جبهه دیگر،

بیرق توسعه سرمایه داری غیریونکری، حزب آویزی، رژیم ستیزی خارج از مدار پیکار ضد کار مزدی، انقلاب دموکراتیک کهنه، نو، «ضد امپریالیستی»، ملی، خلقی، ضد دیکتاتوری، مستقل، ملی، به عنوان ساز و برگهای ضروری سوسیالیسم افراشت. اپوزیسیونهای سوسیال دموکرات و لنینیست چنین کردند. چرا جنبش کارگری قادر به تداوم پیکار ضد بردگی مزدی نشد، پرسشی است که باید به آن پاسخ داد.

سرمایه یک رابطه اجتماعی است. جدال کارگر با سرمایه، کارزاری در کل تار و پود این رابطه است. سرمایه کار توده کارگر را به صورت کار اضافی از دستش خارج می سازد، جنایتی که موج مبارزه طبقه کارگر در حوزه معاش، امکانات اجتماعی را به دنبال می آورد. سرمایه برای استقرار پایه های قدرتش، سیاست، قانون، قراردادهای حقوقی، مدنی، دولت وضع می کند. این امر، جنگ علیه قانون، قرارداد، نظم اجتماعی، رژیم حاکم را می زاید. سرمایه به قول مارکس نقطه شروع و ختم جامعه حاضر است. مبارزه طبقه کارگر در برابر این هیولا هم مبارزه ای علیه کل این فرارسته ها است. اگر در همه این میدانها سرمایه داری را زیر تعرض نگیرد، جنبش طبقاتی ضد سرمایه داری نخواهد داشت. این جنبش شکل نخواهد گرفت، مراحل نطفه بندی، قوام و بلوغ خود را طی نخواهد کرد. آماده نابودی سرمایه داری و تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود نیز نخواهد شد. همان گونه که توده کارگر روسیه در سالیان دراز پیش از وقوع اکتبر این تدارک و آمادگی را پیدا نمود و زیر فشار این فقدان، انقلابش را باخت، شکست خورد، قادر به تشخیص شکست خوردن خود هم نشد، ماجرا را با رجوع به دوره های گذشته تاریخ، تعمق کنیم.

به فرایند بالیدن بورژوازی تا ارتقاء به طبقه مسلط و تفاوتش با طبقه کارگر خیره شویم. در اینجا دنیایی درس است که باید آموخت. سرمایه داری به شکل یک شیوه تولید در نظام پیشین بالید. تقسیم کار جدید را جایگزین شکل کهنه نمود، طبقه سرمایه دار را رشد داد. مالکیت خصوصی سرمایه داری را بر جای مالکیت ارضی فئودالی، صنفی، پیشه وری نشاند. این جا به جائیها، جامعه را قلمرو جدال طبقات ساخت. در این فرایند، بورژوازی قراردادهای، پروتکل های اقتصادی متناظر با ملزومات توسعه کار مزدی را به مصاف اقتصاد و سیاست فئودالی راند، ساختار مدنی، نظم سیاسی متناسب با توسعه شیوه تولید جدید را معماری نمود. آموزش را از حوزه اختیار اربابان کلیسا خارج ساخت، دامنه علوم را وسعت بخشید و دانش ها، کشفیات را سلاح ارزش افزائی بیشتر سرمایه کرد. طبقه سرمایه دار بر متن وقوع این تحولات، پاسخ به نیازهای آن و انقلابات پی در پی بود که به طبقه مسلط اقتصادی، سیاسی تبدیل شد. بورژوازی در شرائطی که فئودالیسم قدرت سیاسی در دست داشت، بر همه کارگاهها و مراکز انباشت سرمایه فرمان می راند، اراضی ملاکان را حوزه انباشت سرمایه می کرد، بر بلندای این فرایند قدرت سیاسی را تسخیر کرد.

همه آنچه که در مورد فرایند عروج بورژوازی در جامعه فئودال گفتیم، در مورد پرولتاریا از بیخ و بن مغایر است. در اینجا شیوه تولید تازه ای در حال رشد نیست. هر چه می بالد، سرمایه داری است. پرولتاریا سوار هیچ قطار انکشاف سوسیالیستی نیست. در فئودالیسم، چرخه ارزش افزائی سرمایه مناسبات کهن را می پاشاند و هر مقدار خرد شدن نظام را پلکان قدرت، وجاهت، مشروعیت بورژوازی می نمود. تولید جدید مدرسه لازم داشت، بورژوازی مدرسه می ساخت و پاسخ به احتیاج سرمایه را مدال دانش پروری، ترقیخواهی خود می کرد. بهداشت، درمان، دارو، پزشکی را قلمرو پیش ریز سرمایه می ساخت و این سرمایه افزائی را بیرق بشردوستی خود می نمود. سرمایه نظم سیاسی، اجتماعی خود را می خواست، بورژوازی جایگزینی استبداد فئودالی با دولت پاسدار سرمایه و سرکوب توده کارگر را معجزه دموکراسی می نامید. برای در هم کوبیدن جنبش کارگری بیرق ملیت می افراشت. سلاح ملت سازی کفایت نمی داد، سندیکالیسم را وارد میدان می کرد. طبقه سرمایه دار به گاه انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی، جامعه مورد انتظارش را در دست داشت.

در مورد طبقه کارگر کل اینها معکوس است. نه فقط از چنان امکاناتی برخوردار نیست که به بدترین شکلی اسیر قلع و قمع است، از زمین و آسمان توسط سرمایه و توسط کل فرارسته های فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی سرمایه آماج وارونه بافیها، مسخ سازیها، مهندسی افکار قرار می گیرد. همه چیز به صورت وارونه و دروغ در ذهن او القاء می شود، افکار مسلط که افکار طبقه حاکم است او را در خود می پیچد، روند کار سرمایه روند از خودبیگانه شدن اوست، فکر و فرهنگ و آموزش و آگاهی القانی سرمایه قتل عام آگاهی طبقاتی و صف بندی مستقل ضد کار مزدی اوست. موقعیت طبقه کارگر در سیطره نظام بردگی مزدی در قیاس با موقعیت بورژوازی در درون مناسبات فنودال کل این تفاوت های بنیادی را دارد. به همین دلیل برای غلبه بر این وضعیت، برای اینکه از هیچ بودن، همه چیز شود، برای تدارک، تجهیز، آمادگی و احراز قدرت محو سرمایه داری فقط یک راه در پیش دارد و آن ارتقاء جنبش جاری خود به یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد سرمایه داری است. پرولتاریا به جای کل آنچه بورژوازی در سیطره مناسبات فنودال داشت، همین یک سلاح، یک راه حل را دارد و برای بالا رفتن از یلکان ارتقاء به یک قدرت متشکل شورائی ضد بردگی مزدی هیچ چاره ای ندارند جز آنکه اعتراض، مبارزه، شورش و قهر حی و حاضر خود را در همه عرصه های زندگی اجتماعی ضد سرمایه داری کند، شالوده کلام، درفش، همه چیز رویکرد ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی در همین میثاق، میعاد، مانیفست است. باید در تمامی میدان ها ضد سرمایه داری جنگید، رفرمیسم را از مسیر کارزار بیرون انداخت، راه مبارزه واقعی ضد سرمایه داری را پیدا نمود، راه حل های سرمایه آویز را ترک گفت. جنبش کارگری در قرن بیستم چنین نکرد، هر رویکرد بورژوازی هر جا که خواست آن را برد، در هر برهوتی چرخاند، به هر منجلابی افکند، کارگران همه کار کردند، به هر امامزاده فریب و جهل دخیل بستند، فقط یک کار را نکردند، علیه اساس موجودیت سرمایه نجنبیدند، زیر هر پرچمی انقلاب کردند و همه جا پرچم جنگ طبقاتی و ضد سرمایه داری را از کف هشتند، حاصل گمراهه رفتن ها، وضعی است که می بینیم. به گزارش آکسفام نگاه کنید.

- ❖ ثروت 26 سرمایه دار بیش از کل هست و نیست 3 میلیارد و 800 میلیون کارگر است.
  - ❖ سود عده ای سرمایه دار در 2021 سال انفجاری شدن بحران اقتصادی، رشد منفی بهت انگیز یا متوقف تولید ناخالص جهانی باز هم 900 میلیارد دلار فقط افزایش داشته است
  - ❖ فقط یک صدم سرمایه جف بیزوس از کل بودجه سالانه اتیوپی 110 میلیون نفری بیشتر است.
  - ❖ 3 میلیارد و 400 میلیون کارگر زیر ضربات قهر اقتصادی سرمایه اسیر گرسنگی و فقرند.
- حاصل وضعی که جنبش کارگری جهانی از شروع قرن بیستم تا امروز به خود گرفته و راهی که رفته، ارقام و داده های بالا است. گمراهه رفتهها، در برهوتها چرخیدن ها، دخیل بندی به امامزاده ها تا کی؟
- «بخور آتش و قربانیان پی در پی - هنوز خشم خدا را فرو نیاورده است
- اگر طبقه کارگر جهانی در سال 1960 سود مورد نیاز بازتولید و خودافزایی 100 تریلیون دلار سرمایه جهانی را تولید می نمود امروز باید برای 1000 تا 1300 تریلیون دلار سرمایه، اضافه ارزش آفریند و نرخ سود دلخواه تضمین نماید، در همین راستا شاهد انفجار آمیزترین شکل سلاخی معاش، دارو، درمان، امکانات آموزشی، مایحتاج اولیه زندگی خود، شاهد اختاپوسی ترین تخریبات و آلودگهای زیست محیطی باشد، از این هم موحش تر، باید هر شب را با خطر انفجار جنگی صدها بار ویرانگرتر از جنگ امپریالیستی دوم به صبح رساند. جنبشی که پراکسیس رادیکال ضد سرمایه داری را ترک کرد، تاوان فرار از این پیکار را با تحمل هولناکترین اشکال فقر، گرسنگی، بیخانمانی می پردازد. چه شد که جنگ ضد سرمایه داری را ترک گفت؟ زیرا به او اموختند که سرباز جنبش ضد امپریالیستی گردد، در صف بندی خلق و ضد خلق منحل شود، به انقلاب دموکراتیک آویزد، ورد دموکراسی خواند، به حزب بالای سر دخیل بندد

و از همه تباها سازتر، مبارزه طبقاتی را با مجادلات دنیا و آخرتی جایگزین کند، بورژوازی چپ به او گفت: برای دنیای خود سندیکا سازد، مبارزه قانونی کند، خواهان اصلاح مصوبات پارلمانها شود، بر توسعه ساختار سیاسی، حقوقی، مدنی سرمایه داری پای بفشارد، جنبش اتحادیه ای راه اندازد، از سرمایه داری بخواهد که آزادی بیان، اعتراض، تشکل را به رسمیت بشناسد، در یک کلام مسائل دنیوی را در اصلاح و انسانی کردن سرمایه داری دنبال نماید. همزمان به آخرت هم فکر کند. به امامزاده حزب آویزان شود، پشت سر حزب صف بندد. منتظر طلوع اعتلای انقلابی ماند، به فرمان مطاع حزب دست به شورش زند، رژیم حاکم را سرنگون کند، حزب را بر اریکه قدرت بنشاند، خودش به کارخانه ها برگردد، منتظر اعجاز حزب و تحول سوسیالیستی سرمایه داری باشد. استقرار ماشین دولتی حزب را دیکتاتوری پرولتاریا خواند و مالکیت حزب بر کل سرمایه اجتماعی را سوسیالیسم حتی کمونیسم نامد، هر انتقاد به الگوی جدید سرمایه، به فشار استثمار و سبوعیت و قهر سرمایه را عین قیام علیه کمونیسم و منافع پرولتاریا بشمارد. آنچه در طول این صد سال و چند دهه توسط احزاب زیر هر بیرق به توده کارگر القاء شده و کارگران انجام داده اند همین بوده است. حاصل این کارنامه تبدیل شدن جنبش کارگری به سنگستان تسلیم در بخشی از دنیا و معترض به فشار استثمار سرمایه و هولوکاست آفرینی رژیم های حاکم، بدون هیچ جهتگیری رادیکال سرمایه ستیز در بخشی دیگر است. از برهوت انقلاب دموکراتیک، برپائی جامعه مدنی، اصلاح نظام بردگی مزدی، سندیکالیسم، سرنگونی طلبی فراطبقاتی، مبارزه قانونی تنها گیاهی که نمی روید جنبش متشکل شورانی ضد سرمایه داری است و مادام که وضع چنین است سرمایه است که می تازد و میلیاردها توده کارگر دنیا است که باید وحشتناکتر بفرساید و از هستی شاقط شود، کارنامه جنبش کارگری جهانی و احزاب این است و آنچه باید برای همیشه در اعماق باتلاقهای تاریخ دفن شود، همین همین گمراه رفتن ها، فرسودن ها، شکست خوردن ها و ماندن در پشت بن بستها است. ما برای خروج از این وضعیت باید جمع شویم. رویکرد لغو کار مزدی و ضد سرمایه داری چند دهه است در این راه گام برداشته است. در باره اینکه چه باید بکنیم، کدام کارها را انجام دهیم، از کدامین کارها برای همیشه فرار کنیم، با شفافیت و صراحت هر چه زمینی تر، عینی تر، رادیکال تر و سرمایه ستیزتر سخن گفته است. باید طومار مبارزات قرن بیستمی را به طور کامل در هم پیچید، ریل پیکار را عوض نمود، خیمه و خرگاه جنگ را به میدان جدید، میدان کارزار واقعی ضد سرمایه منتقل نمود. مقدم بر هر چیز:

1 - عزیمت از همیشه کارگر بودن و ماندن را به خاک بسپاریم، کارگر بودن، جبر و قهر و جنایت سرمایه داری در حق ما است. هر اعتراض، اعتصاب، شورش، قیام، هر لحظه مبارزه ما باید تجلی طغیان رادیکال، آگاه، اندیشیده، نقشه مند، زمینی، جنبشی ما علیه کارگر ماندن خویش باشد.

2 - از اعتصابات محصور در چهاردیواری کارخانه ها، چانه زدن با این و آن سرمایه دار مجزا، جدال متشتت با دولت سرمایه به هیچ کجا نرسیده و نتیجه ای نمی گیریم. این شکل مبارزه اساسا شکست آمیز بوده و تاریخا شکست خورده است. باید به عنوان آحاد یک طبقه و نه فروشنده نیروی کار به این و آن سرمایه دار همدیگر را پیدا کنیم، دست یکدیگر را بفشاریم، راه ابراز وجود به صورت یک طبقه را جستجو کنیم، طبقه ما متشکل از کل انسانهایی است که فروشنده نیروی کارند، با فروشنده نیروی کار بودن، از کار خویش جدا، از دخالت در تعیین سرنوشت تولید، کار، زندگی خود ساقط هستند. با این تعریف بیش از 70 تا 75% جامعه موجود را ما تشکیل می دهیم. بحث بر سر آرایش قوا، صف بندی و میداننداری ضد سرمایه داری کل ما توده های طبقه کارگر است.

3 - بدون شک مجبوریم برای مزد، افزایش بهای نیروی کار، معیشت بهتر و رفاه افزونتر مبارزه کنیم، اما این مبارزه در همان حال باید بسیار زلال و شفاف و زمینی مبارزه ای علیه سرمایه داری و در تدارک محو آن باشد. باید شکل

متعارف مبارزه برای مزد را به سمت مبارزه بر سر حاصل کار و تولید سالانه سمت داد. بیلان کار سال خود را که در تمامی نهادهای آمارگیری، داخلی و بین‌المللی به اندازه کافی موجود است، در مقابل طبقه سرمایه دار و دولت سرمایه پهن کنیم، اعلام داریم. جنگ دستمزد ما جنگ بر سر کل این حاصل کار و تولید است. خواستار دخالت هر چه جامع‌تر و نیرومندتر خود در تعیین سرنوشت تولیدات و محصول کار سالانه خود هستیم، می‌خواهیم سهم هر چه عظیم‌تر این کار را بهبودبخش معاش، دارو، درمان، سلامتی، آسایش، رشد متعالی جسمی و فکری خود گردانیم. جنگ ما نه جنگ مزد که جنگی در راستای تدارک و تجهیز و آمادگی برای پایان دادن به اساس مزدبگیری است. خواستار خارج سازی کل معیشت و درمان و آموزش و ایاب و ذهاب و رفاه اجتماعی و همه چیز خود از سیطره داد و ستد پولی، کالانی سرمایه داری هستیم.

4- مبارزه علیه آپارتاید جنسیتی، مردسالاری، زن‌ستیزی، پوشش اجباری، کودک‌کشی، هر تلاش برای احقاق هر گونه حقوق اولیه انسانی یا آزادیهای سیاسی، اجتماعی را سنگری از کارزار طبقاتی ضد بردگی مزدی سازیم. این کار حتما ممکن است، مطلقاً شعار نیست، ناممکن خواندن آن فقط کار سرمایه، وحوش بورژوازی و رفرمیسم منحط راست و چپ است. اعلام داریم که کارخانگی باید محو شود و پیش از محو کار تعریف شود، ما به ازاء ارزشی آن هر چه کامل‌تر پرداخت گردد. سرمایه کل هزینه پرورش نیروی کار، مراقبت از نیروی کار معلول، بازنشسته را از طریق کار خانگی زنان بر دوش توده کارگر انداخته است. از این طریق نرخ و حجم اضافه ارزشها را به عرش برده است. کار روزانه دو شیفتی مردان و تشدید انفجارآمیز استثمار طبقه کارگر را رویتین ساخته است. جنبش شورائی ضد سرمایه داری به جای شعارهای مریخی، توخالی «حقوق زن» باید این سرچشمه واقعی آپارتاید جنسیتی، را آماج تعرض گیرد و با این کار مبارزه علیه تبعیضات جنایتکارانه جنسیتی را سنگری توفانی از کارزار ضد کار مزدی می‌سازد.

5- ریشه کل آلودگیهای زیست محیطی در عمق هستی سرمایه داری است. هر میزان کاهش آنها در گرو تغییرات بنیادی در چرخه ارزش افزائی سرمایه و محو ریشه ای آنها نیازمند محو سرمایه داری است. سرمایه خورد، خوراک، آب، هوا، زمین، دشت، کوه، جنگل، هر چه را که نیاز زندگی بشر است به فاجعه بارترین شکل مسموم و بیماری زا ساخته است. سرمایه داری اساساً ضد بشر، ضد زندگی است اما این ضدیت در شرائط حاضر به مرز انفجار رسیده است. باید هر اعتراض، شورش، اعتصاب و خیزش علیه آلودگیهای زیست محیطی را سنگری از جنگ توفانی ضد سرمایه داری ساخت.

6- در هر کجا، هر کارخانه، مدرسه، محله، شرکت حمل و نقل، هر مزرعه، کشت و صنعت، هر دانشگاه، بیمارستان، روزنامه، اداره، هر کجا کار و زندگی می‌کنیم، دست به کار متشکل شدن، همراهی و همدلی شورائی شویم. برای هم‌رزمی و یکی شدن شوراها به تمامی چاره‌گریها، راه‌حلهها، گره‌گشائیهای شورائی، ضد سرمایه داری متوسل گردیم.

7- روایت ما از سازمانیابی شورائی، هیچ‌سختی با روایت چپ موجود از «شورا» ندارد. این چپ در گذشته و حال شورائی بودن را معادل دموکراتیک می‌فهمد، برای ما شورائی بودن در هر سطح، هر میزان، با سرمایه ستیز بودن معنا می‌گردد. سازمانیابی شورائی ظرفی است که دخالتگری آزاد، آگاه، نافذ، برابر کارگران در پویه پیکار طبقاتی، در تعیین راهبردها، راهکارها، تاکتیکها، سیاست‌ها را تضمین می‌کند. میدانی که کل افراد طبقه کارگر در آن مشق دخالت، شناخت، احراز توان، آگاهی، تأثیرگذاری، ایفای نقش می‌کنند. کارگران در درون آن یک قدرت آگاه سازمان یافته ضد سرمایه داری می‌شوند، قدرت متشکلی که تا سرمایه داری هست علیه آن می‌جنگند و در فردای سرنگونی رژیم، شروع به برنامه ریزی کار، تولید و نظم اجتماعی بدون کار مزدی می‌کنند، جامعه ای می‌آفرینند که

در آن « رشد آزاد هر انسان پیش شرط رشد آزاد کل انسانها است. جنبش شورائی ضد کار مزدی توده کارگر، استخوانبندی کمونیسم پرولتاریا و سنگ بنای جامعه سوسیالیستی لغو کار مزدی است. نیروی بالنده نوینی که در دل سرمایه داری پدید می آید، رشد می کند، شاخ و برگ می کشد. با انقلاب به پیروزی می رسد، سازمان شورائی کار و تولید سوسیالیستی لغو کار مزدی می شود.

بدون شکل گیری، بالیدن، بلوغ و پیروزی این جنبش، هیچ روزنه ای به رهانی از شر سرمایه داری در هیچ کجا به روی هیچ کارگری، روی هیچ بخش از بشریت کارگر، فرودست باز نیست. با مبارزه مدنی، حزب آفرینی، سندیکاسازی، دموکراسی طلبی، نئولیبرالیسم ستیزی، 99 درصدی یک درصدی، صلح طلبی، جنگ گریزی، ضد گلوبالیزاسیون، زن، زندگی، آزادی نه فقط به هیچ کجا نمی رسیم، که هر چه ژرف تر می فرساییم، هر چه شتابناک تر به ورطه سقوط می غلطیم. تاریخ گویاترین حقایق این مدعا است. حرف رویکرد ضد کار مزدی، ضد سرمایه داری این بوده، این است. فعالان این رویکرد مشتی خانقاه نشین یا هو گوی «کار مزدی لغو باد گردد» نیستند.

اما ببینیم این رویکرد در چند دهه اخیر چه کرده است؟ مقدم بر هر چیز به عنوان افراد طبقه کارگر، با اجتناب از هر نوع فرقه سازی و حزب آفرینی بالای سر کارگران، شروع به نقد تمامی راهبردهای راست یا چپ نمایانه رفرمیستی، سرمایه آویز، گمراه کننده و مخرب درون و حاشیه جنبش کارگری نمود. همزمان کوشید تا مطابق وسع خود از تمامی مجاری ممکن، مستقیم، غیرمستقیم، قدمی، قلمی، رسانه ای، حرفها، نقدها، تحلیلهای، راهبردها، راهکارهای رادیکال و ضد سرمایه داری خود را با کارگران در میان نهد، تلاش نمود تا به مثابه یک خلاف جریان رادیکال و مصمم وارد چرخه جاری پیکار توده همزنجیر شود. اما در همان دقایق اول با بدترین تهاجمات، تحریفها، عوامفریبی ها مواجه شد، جماعتی گفتند که «لغو کار مزدیها» ورد می خوانند، دعای محو سرمایه می نویسند!! چرا؟ به این دلیل که منتقد سندیکا هستند!!! تنوری ستیزند!! و در نبود اعتلا از شورا می گویند!! دشمن طبقه کارگرند!! زیرا می گویند که معلم، پرستار، خبرنگار، نویسنده، مترجم، تکنیسین، بهیار، تن فروشان هم کارگرند!! پرت و آشفته فکرند!! زیرا اصرار دارند که مبارزه برای مزد و معیشت، علیه آپارتاید جنسیتی و آلودگی محیط زیست، کار کودک باید بار رادیکال ضد سرمایه داری داشته باشد. دشمنان انقلاب کارگری هستند زیرا مخالف حزب می باشند، با سوسیالیسم سر ضدیت دارند زیرا لنین را نقد می کنند. زنجیره این تکفیرها، محارب نامیدن ها، باغی خواندن آنها، مفسد فی الارض کردن آنها تا چشم کار کند طولانی است.

در شروع دهه هشتاد خورشیدی عده ای کارگر خواستند با نقد سندیکاسازی، نقد حزب آویزی، زیر بیرق ضد سرمایه داری به سازمانیابی شورائی توده همزنجیر پردازند. تلاش آنان در نطفه، از همه سو، از سنگر راست سندیکالیستی تا چپ متحزب سرمایه آویز، از خارج، داخل، همه جا آماج بدترین لشکرکشیها شد. عده ای همه قوای خود را بسیج کردند تا این کارگران را ببلعند، شاید حزب خود را حزب طبقه کارگر کنند!!، هر حزب، گروه، کانون، اتحاد، فرقه راه افتاد تا سهمی دست و پا کند. در یک چشم به هم زدن شیرازه این تلاش آسیب پذیر، ضعیف، دارای پاشنه آشیل را در هم کوبیدند، آنها پیروز شدند و سالم به پایگاههای انقلابی خود باز گشتند. ماجرا ادامه یافت. سایتهای اینترنتی آنان به تهاجم ایدئولوژیک، تخطئه، سب و لعن و تکفیر و دروغ پردازی ادامه داد.

آیا این رویکرد با همه اینها باز هم موفقیتی داشته است. به نظرم حتما. پیشرفت یا عدم پیشرفت رویکرد ضد کار مزدی را نباید در افزایش شمار سازمانی افرادی کاوید، این کارگران ضد هر نوع تشکل آفرینی فرقه ای جدا از توده طبقه یا بالای سر جنبش هستند. آنها برای سازمانیابی شورائی ضد سرمایه داری همزنجیران می کوشند، تا بیست سال پیش مبارزه قانونی، ایجاد سندیکا، حق اعتصاب، رفرم پردازی ستون مهم جدال و تشکل طلبی توده کارگر بود.

امروز اکثریت کارگران از نام سندیکا می‌گریزند، گفت‌وگوهای شورانی و تشکل ضد سرمایه‌داری در میان توده وسیع کارگر راه باز کرده است. این رخداد مهمی است و رویکرد ضد کار مزدی جویباری در دل این شط‌بده است. تا دو دهه پیش ختم شدن همه راه‌ها به حزب بالای سر، حزب سازو برگ استقرار سرمایه‌داری دولتی، پرجنجال‌ترین گفتگوی فعالان کارگری بود. این هیاهو خاموش شده، آنچه بر جایش روئیده است، اتکاء توده کارگر به قدرت سازمان یافته شورانی سراسری ضد کار مزدی خود است. توده کارگر وارد این مسیر شده است و رویکرد لغو کار مزدی در تقلا و وقوع این جایگزینی بوده است.

تا سه دهه پیش کارگر خواندن معلم و مترجم و بهیار و ... یا 30 درصد کارگران کفر تلقی می‌شد، امروز بخش چشمگیری از معلمان، می‌کوشند به سران کانون بفهمانند که باید خود را کارگر خوانند و خواستار برپائی قدرت سراسری شورانی کل طبقه کارگر شوند.

دخیل بستن به شکل دولتی، خصوصی سرمایه‌داری تا چندی پیش مشغله جمعیت وسیعی از کارگران بود، امروز خیلی‌ها به جای این توهم پراکنی‌ها از ضد سرمایه‌داری می‌گویند.

- فعالان ضد سرمایه‌داری به هیچ وجه مدعی این نیستند که تغییرات رادیکال درون جنبش کارگری حاصل نقش بازی آنان است. مهم برای آنها رادیکال شدن و جهتگیری ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر است. افتخار این فعالان است که خود را شریک و دخیل این جهتگیری می‌بینند.

## بخش دوم: توضیحات و پاسخ به پرسش‌ها

من در جلسه قبل گفتم که جواب‌ها را با توجه به ترتیب طرح پرسش‌ها پیش‌خواهم کشید. با مقداری فکر بیشتر به این نتیجه رسیدم که نخست آنها را با رجوع به پاره‌ای درهم‌رفتگیها، قرابتها، تمایزات، بعضاً تضادها دسته‌بندی کنم. به این ترتیب در وهله اول از پاره‌ای بازگویی‌ها و تکرارهای ملال‌آور جلوگیری خواهد شد. فرصت بیشتری برای تمرکز بر مباحث مهم‌تر خواهیم داشت. در وهله دوم این کار اگر چه (مطمئن نیستم) شاید کمکی به تغییر فضای گفتگوها شود. منظور از تغییر فضا را روشن کنم. شخصا و رویکرد ضد کار مزدی کلاً نه فقط شیفته هیچ شکل آکادمیک بازی و بحث‌های مکتبی، ایدئولوژیک نیستیم که از آن بیزاریم. ما لنین را نقد کرده‌ایم، به انگلس انتقاد نموده‌ایم، رویکرد بلشویستی مبارزه طبقاتی در روسیه و امپریالیسم ستیزی خلقی، ناسیونالیستی در سطح جهان را دعوای درون بورژوازی و باتلاق بلع مبارزه طبقاتی ضد سرمایه‌داری توده کارگر خوانده‌ایم، جنبش‌های متنوع اصلاح طلبانه، مدنی و فاقد بار ضد سرمایه‌داری، از نوع ضد گلوبالیزاسیون، «نود و نه درصدی‌ها»، وال استریت، زاپاتیستی، «ایستادگان شب»، جنبش‌های مدعی ضدیت با آپارتاید جنسیتی اما منحل در راه حلهای سرمایه‌آویز، خیزش موسوم به زن، زندگی، آزادی را نقد ریشه‌ای نموده‌ایم. در همین راستا کمونیست‌های شورانی، نظریه انباشت لوکزامبورگ، سوسیالیسم بازار ژاک بیده، بحث هیلال تیکیتین در مورد ساقط شدن «قانون ارزش» در شوروی سابق!!، «سوسیالیسم شورانی» مایکل آلبرت، کمونیسم عرفانی «یان هالوی»، بازنگری موشه پوستون در مارکس، دریافت و شناخت هیودیس از راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی، تئوری باقیهای فریب آمیز امثال هاروی، نظریات ارتجاعی امثال مرتضی محیط، کاتوزیان، کاظم علمداری در مورد «اقتصاد راننی، نفتی»، بحث‌های احمد اشرف و هم‌نظران در باره کالبدشکافی جنبش سال 57، بابک احمدی در مورد دموکراسی، تلاش امثال ماکسیمیلیان برای معرفی مارکس به عنوان قهرمان دموکراسی، تحلیل امثال پری اندرشون از بهار عربی را نقد کرده‌ایم. اما نکته محوری در

این نقدها مطلقاً چرخ خوردن در نظریه بافی های ماوراء زمینی بیگانه با رخدادهای عاجل و سرکش روز جنبش کارگری نبوده است. بالعکس نقد مارکسی و ضد کار مزدی گمراه ها، تلاش برای لایروبی آوار سر راه کارزار طبقاتی کارگران و جایگزینی برهوت ها با راهبردها و راهکارهای پراکسیس سرمایه ستیز بوده است. نقطه عزیمت همه این نقدها را نیاز پروسه مبارزات جاری توده های طبقه کارگر تعیین می کرده است. همه بخش های طبقه کارگر، از کارگر صنعت و معدن و حمل و نقل و کشاورزی و شهرداری و کوله بر و سوخت بر گرفته تا معلم و پرستار، بهیار، مترجم، خبرنگار و درس خوانده های دانشگاهی که کل اردوی پیکار ضد سرمایه داری این طبقه را می سازند. تمامی کوشش ما آنست که از این فضا، از سپهر مبارزات جاری حی و حاضر همزنجیران شروع کنیم، همه جا، رفرمیسم، هر دو جبهه رفرمیسم را، هر دو اردوگاه راه حل آفرینی اصلاح سرمایه داری، چه اردوگاه رژیم ستیز، میلیتانت و سرنگونی طلب خارج از مدار مبارزه رادیکال طبقاتی، چه دوقلوی سندیکالیستی مسالمت آمیز منحطش و چه کلا رویکردهای شیفته تغییر الگوی سرمایه داری را با تیزی حتی المقدور طبقاتی، کارگری، مارکسی، آماج نقد گیریم. در یک کلام، از هر گونه لفظ بازی ایدئولوژیک، فرقه ای مسلکی دوری نموده ایم اما معنای این بیزاری تقلیلی در نقد طبقاتی و ریشه کاو راه حل پردازیهای سرمایه آویز نبوده است. در اینجا، در حوزه پاسخ به پرسش ها نیز با اجازه یاران همین ملاک و مبنا را رعایت می کنیم. سؤالات و توضیحاتی طرح شد که ربطی به مبارزه طبقاتی توده کارگر ندارد، دلمشغولی ایدئولوژیک و مکتبی افرادی خاص است، اما توضیح بی ربطی، بی پایه ای و گمراه ساز بودنتشان برای کارگران لازم است. باید این کار را در حد نیاز انجام دهیم. با در نظر گرفتن آنچه تا این جا گفته شد، سؤالات مطرح شده در نشست 28 ژوئیه را به سه دسته به شرح زیر تقسیم می کنم.

**دسته اول:** پرسش ها و توضیحات علی العموم مکتبی، آکادمیک، فاقد بار مبارزه طبقاتی

**دسته دوم:** سؤالات و ملاحظات دوستانی که در رویکرد مبارزه طبقاتی و نوع شناخت مسائل گوناگون مربوط به جنبش کارگری با ما اختلاف اساسی دارند

**دسته سوم:** یادآوری ها و پرسشهایی که از سوی رفقای همراه و در همان حال منتقد طرح گردید.

❖ از نخستین گروه شروع می نمایم.

آنچه این دوستان در آن شب بر زبان آوردند، به اختصار عبارت بود از اینکه «لغو کار مزدی ها یک عده پوپولیست هستند، ضد انگلس می باشند، لنین ستیزند، هگل را نفهمیده اند، این سخن اعجاز آمیز لنین را درک نکرده اند که هر که هگل را نخوانده و نفهمیده باشد قادر به درک کاپیتال مارکس نیست. گرایش لغو کار مزدی از پیش وجود داشته است. منصور حکمت هم از آن حرف زده است، در دنیای بهتر تصریح شده است، او درست می گفت و کمونیست بود اما لغو کار مزدی ها کلی گویی می کنند، این بحران سرمایه داری است که باید همه مشکلات را حل کند. حرفهای لغو کار مزدی ها بنیادگرایی اسلامی است. خرافه بافیهای امام زمانی و آخرالزمانی است. اصلاً چرا جنبش کارگری به ادعای اینها راه مبارزه ضد سرمایه داری را ترک گفته است. اینها مشتی پرمدها هستند و می خواهند بگویند که خود را رسول رهایی بشر می دانند و .....

اینها کلید واژه ها، عبارات، داوری ها و احکامی است که گفتگوهای این دوستان با آنها شروع شد، ادامه یافت و به آن ختم گردید. سؤال این است که کدامیک از این حرفها ربطی به زندگی، کار، پیکار، کوهسار دردها، رنجها، گرسنگی، فقر، فلاکت، بی دارونی، بی درمانی، بی آموزشی، آپارتاید جنسیتی و انفجارات ویرانگر زیست محیطی آوار بر سر توده های کارگر دارد؟ مگر بحث جلسه 28 ژوئیه چه بود. من آرزو آنچه در طول یک قرن و چند دهه بر سرنسلهای متوالی طبقه کارگر رفته صحبت کردم. از اینکه سرمایه با آنها چه کرده، چرخه تولید سرمایه داری با وجود فیزیکی



و فکری آن‌ها چه نموده است، اعتراض، مبارزه، شورش و انقلابات آنها چه سرنوشتی پیدا کرده است، فشار استثمار کارگران از کجا به کجا رسیده است، با محصول کار آنها چه شده، دامنه فقر، کارتن خوابی، فلاکت و غرق شدن آنها در اعماق اقیانوس‌ها، چه ابعادی یافته است، از گرسنگی انفجارآمیز 3 میلیارد و چهارصد میلیون کارگر، از روزگار سیاه کودکان کار، از تمامی جنایات، سببیت و بربریت سرمایه‌علیه میلیاردها کارگر، حرف من اینها بود. کدامیک از این دوستان کمترین رغبتی به افکندن کمترین نگاه به این کهکشان فاجعه‌های عظیم بشری نشان دادند. تنها چیزی که دیده شد چماق تکفیر و حشتناک بود که بی‌امان بالا رفت. آنچه گفتند فقط این بود که به قول بیهقی «حسنک قرمطی است، او را بر دار باید کرد». «لغو کار مزدی‌ها اکونومیست هستند، بنیادگرایان اسلامی می‌باشند»، همین و بس! از منظر ما هیچ کدام این لفظ‌پردازیها به این دلیل که ربطی، به زندگی، کار، درد، رنج، فقر، فلاکت، کارتن خوابی، اعتراض و پیکار طبقه کارگر ندارند. موضوع نقد و گفتگوی ما نیز نیستند، در این میان اشاره به چند نکته برای آشنائی ژرف‌تر توده کارگر با این دوستان، بدون خاصیت نیست. این چند نکته عبارتند از:

اول: زندقه «اکونومیست بودن» تعبیری است که لنین به کار برده است. او به عنوان نماینده رویکردی در بورژوازی روس و دنیا قادر به درک این حقیقت مبارزه طبقاتی توده کارگر نشد که جنبش جاری کارگران اساساً به اقتصادی و سیاسی تقسیم نمی‌شود. این تقسیم بندی به هیچ وجه ریشه‌ای و مارکسی نمی‌باشد. بالعکس از شعور بورژوازی بر می‌خیزد. جنبش جاری کارگری یا طبقاتی و ضد سرمایه‌داری است، در غیر این صورت رفرمیستی و منحل در چرخه نظم بردگی مزدی است. مبارزات کارگران را با سرنگونی طلب بودن و نبودن، رژیم ستیز بودن و نبودن، اقتصادی یا سیاسی بودن نمی‌توان توضیح داد، به جدال معروف مارکس با دوست و همکارش «روگه» نگاه کنید، روگه در مقاله «پادشاه پروس و اصلاحات اجتماعی» کارزار شش ماهه کارگران ناحیه شلیسیا در آلمان را که خواست بارز اقتصادی داشت، بی‌تأثیر خواند و به خاطر نداشتن بار سیاسی ضد رژیمی تحقیر نمود. مارکس به همراهی خود با روگه در انتشار «سالنامه فرانسوی - آلمانی» پایان داد، نظر او را زیر رگبار انتقاد گرفت و نوشت که کارگران انگلیس سالیان زیادی است با دولت‌ها می‌جنگند اما مشکل بنیادی نه دولتها که سرمایه‌داری است. اقتصادی، سیاسی کردن اعتراضات کارگری، کار بخشی از بورژوازی است که در تدارک تسویه حساب با رقبا و شرکای طبقاتی خویش است. می‌خواهد سوار موج پیکار توده کارگر شود، جنبش کارگری را عملاً انتقال قدرت از سرمایه‌داران حاکم به جناح و لایه خود سازد. می‌کوشد تا قدرت کارزار ضد سرمایه‌داری کارگران را پلکان تغییر یک‌الگوی سرمایه‌داری با الگوی دیگر بنماید. پرولتاریا در کلیه قلمروهای زندگی خویش، در حوزه معاش، دارو، درمان، آموزش، محیط زیست، در عرصه حقوق مدنی، اجتماعی، آزادیهای سیاسی، مسائل جنسیتی، قومی، زیر بمباران استثمار و فشار سرمایه‌داری است. به عنوان طبقه بردگان مزدی مجبور است حلقه، حلقه چرخه نظم و هستی سرمایه‌داری را ستاد کارزار کند. این جبر زندگی او است. مبارزه طبقاتی بر خلاف انگاره پردازی گمراه‌ساز «حکمت‌ها» به هیچ وجه یک امر داوطلبانه، انتخابی، نیست، برای سران احزاب چنین است، اما برای کارگران قهر‌گریزناپذیر زندگی است. طبقه کارگر نشسته بر کرسی اشراق، قدم زنان در ریاض اندیشه پردازی یا ایستاده در محراب فتوا، شروع به تقسیم عرصه‌های مصاف خود به اقتصادی و سیاسی نمی‌کند، او مجبور است همه‌جا، در تمامی حوزه‌ها علیه سرمایه‌بستیزد. در رابطه با خورد و خوراک، معاش، مزد، درمان و آموزش به همان سان با سرمایه‌داری سر جدال دارد که در سپهر نظم سیاسی مجبور به جنگ است، در حوزه نخست خواستار خارج سازی هر چه عظیم‌تر حاصل کار خود از چنگال سرمایه‌داری است و در پهنه دوم خواهان پایان دادن به استیلای نظم سیاسی، مدنی، حقوقی بشرستیز سرمایه‌داری است. اقتضای زندگی او این است و درست در همین بزنگاه است که لنین‌ها، مانو‌ها، تروتسکی‌ها، اخلاف قرن بیستمی، بیست و یکمی آنها، احزاب لنینی و

شعبات متنوع باقی یا نادم، تانب شده و دخیل بند دموکراسی، حقوق بشر سرمایه داری، بر سرش می شورند که این چه کاری است؟؟!! «مبارزه اقتصادی مال اکونومیست ها است»!! «شما کارگران در ژرفنای وجود طبقاتی خود مشتی اکونومیست، تردیونیونیست هستید!» «شعور مبارزه سوسیالیستی ندارید»، جنگ برای خارج سازی سهم عظیم تر حاصل کار از چنگال سرمایه، جنگ علیه تسلط سرمایه بر سرنوشت کار و تولید، جنگ علیه شدت استثمار، هر جنگی که ریشه تبعیضات جنسیتی را در وجود سرمایه نشان رود، هر کارزار ضد آلودگی محیط زیست که سرچشمه آلودگیها را در سرمایه ببیند و آماج قرار دهد، همه اینها یا اکونومیستی هستند!! یا «چپ روی کودکانه» می باشند!! در غیر این صورت حرف آخر را اول زدن است، نقض مرحله بندی ها است، بی حرمتی به انقلاب دموکراتیک، کودنی در فهم اهمیت توسعه سرمایه داری برای پرولتاریا است!! فقط یک جنگ هست که اصالتا انقلابی است و آن هم مبارزه برای سقوط حاکمان حاضر با این شرط که حزب بالای سر طبقه کارگر، موسوم به «حزب کمونیست» را بر عرش قدرت بنشانید!! آنچه بورژوازی لنینیست زیر نام مبارزه با اکونومیسم در شیپور کرد این گمراهه بافی بود و حال دوست عزیز ما در این «کلاب هاوس» مغرور و مباهی عین همان گمراهه پردازی را تکرار می کند و فعالین جنبش لغو کار مزدی را به جرم نقد این برهوت پیمودن های فاجعه بار، به باد انتقاد می گیرد، اکونومیست و پوپولیست می خواند، منتقدین خشمگین ما این قبیل دوستان هستند. صدر و ذیل کلام، پیام ما این بوده است که این روایتها، دریافتها، تحلیلها، رویکردها به اندازه کافی فاجعه آفریده است. سرمایه داری را هر چه ماندگارتر و جنبش کارگری را هر چه زبونتر و ذلیل تر ساخته است. اما از زبان دوستان می شنویم که آنچه رخ داده است بسیار فرخنده است. باید ادامه داد!! دوستان به این بسنده نمی کنند، نقد دوم وی به رویکرد لغو کار مزدی این است که هگل را نفهمیده است!! منظور چیست؟ پاسخ ظاهرا آنست که بدون خواندن هگل نمی توان کاپیتال را فهمید!! این را نئین گفته است!! سخنی که دهشتناک است، بارها آن را شنیده ایم و هر بار شنیدنش زلزله حیرت می زاید. نئین خود غرق وارونه بینی جاری از چشمه شناخت بورژوازی، طرفی از نقد مارکسی اقتصاد سیاسی نیست، قادر به فهم بنمایه حرفهای مارکس نشد که هویت نمای شیوه تولید سرمایه داری کار مزدی، رابطه خرید و فروش نیروی کار، رابطه تولید اضافه ارزش است. با تلمذ از کانتوسکی و اقتصاددانان انترناسیونال دوم، بنمایه سرمایه داری را آنارشی تولید، مالکیت انفرادی سرمایه ها، رقابت، بی برنامهگی و نامتمرکز تولید انگاشت!!، بر همین مبنی سوسیالیسم را هم در مالکیت کل سرمایه اجتماعی توسط دولت دید!! سوء تعبیر نشود، او بمب هوشیاری، توانایی، چاره اندیشی و راه حل جونی بود اما نه در میدان جنگ ضد سرمایه داری، نه با سر آگاه طبقاتی کارگران که با مغز، فطانت و آگاهی بورژوازی، اگر نقد اقتصاد سیاسی مارکسی را نفهمید، کسر هوشیاری نداشت. با شعور تبخیر سرمایه داری به انسان، جامعه، تاریخ، طبقات، مبارزه طبقاتی چشم می دوخت. کمونیسم را در شیار مغز دانشوران طبقات دارا می جست و لاجرم کلید فهم کاپیتال مارکس را هم در آرشيو کاوش های هگل جستجو می کرد. مارکس ضد این می اندیشید، می کاوید و پراکسیس می نمود، کمونیسم را در هستی اجتماعی و پویه پیکار کارگران دید، لایق ترین، شایسته ترین و آماده ترین انسانها برای درک نقد خود بر اقتصاد سیاسی را هم توده کارگر یافت. کاپیتال را برای کارگران نوشت و کوشید به آنان بیاموزد. دردناک است که دوست ما در دهه سوم قرن بیست و یکم، به میلیاردها کارگر دنیا می گوید که برای فهم کاپیتال مارکس، باید از پیش فارغ التحصیل انستیتوهای هگل شناسی باشند!! حق بدیهی او است که چنین انگارد و در همان انستیتوها خود را به هگل، کانتوسکی، نئین، پلخانف، لوکاچ، گرامشی و این روزها به هاروی، نگری و امثالهم آویزد. دوست دیگری از همین جمعیت سوم می گوید: «لغو کار مزدی ها حرف تازه ای نیاورده اند. «حکمت» هم در «دنیای بهتر» این موضوع را پیش کشیده است!! در رابطه با استنباط این دوست عصاره حرف من این است: اولاً - تنها نکته ای که

هیچ گاه، برای هیچ لحظه ای به ذهن من یا هر فعال دیگر این رویکرد خطور نکرده است هویت «کاشف»!! یا «کاشفان»!! جنبش لغو کار مزدی است!! شاید ایشان غرق در حرص و جوش تغین حقوق مخترعین فرصت این فکر را نیافته که کارزار ضد کار مزدی جبر هستی اجتماعی توده کارگر است. کشف هیچ «دانشور طبقات دارا» نیست. حتی انتساب چنین کشفی به مارکس نیز تیشه بر ریشه آموزش های رادیکال ضد کار مزدی او است. بورژوازی بود که شناخت پراکسیسم، ماتریالیسم انقلابی و نقد رادیکال مارکس بر اقتصاد سیاسی سرمایه داری را لباس «مارکسیسم» پوشاند، مذهب کرد تا این سلاح های برنده پیکار طبقاتی را از توده کارگر بستاند و ساز و برگ تلاش برای ماندگاری سرمایه داری سازد.

اما در مورد «منصور حکمت» و «دنیای بهترش» مقدم بر هر چیز روشن است که این دوست حتی یک مطلب از کوه نوشته های رویکرد لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه داری را با دقت و تعمق نخوانده است. نیازی به خواندن آنها ندیده است که البته حق محرز و یقینی او است، اما حق فعالین رویکرد لغو کار مزدی هم نیست که افراد بدون اینکه کلامی از آنها بدانند، نکته ای از حرفهایشان را بشنوند، کل پراکسیس طبقاتی آنها، نقدها، راهبردها، راهکارها، راه حلها، کالبدشکافی ها و موجودیتشان را آماج بی رحمانه ترین، نفرت آمیزترین داوری ها قرار دهند. هیچ کس منکر آن نیست که حکمت هم در جایی لفظ «لغو کار مزدی» را بر زبان آورده است اما بازگونه سازتر از آن نیست که میان نظرات لنینیستی و سوسیال دموکراتیک او با شیرازه و استخوان بندی پراکسیس لغو کار مزدی قرابتی دیده شود یا سنخیتی ادعا گردد!!! حکمت یک لنینیست ارتدکسال بود. او تسخیر قدرت سیاسی را همه چیز و کمونیسم طبقه کارگر را هیچ چیز می انگاشت. دانسته یا ندانسته، ریاکارانه یا سفاهت آمیز هر چه بر هم می بافت در خدمت مقدر و محتوم ساختن سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم بورژوازی بود. نقدش بر اردوگاه دقیقاً اردوگاهی بود. لنینیستی و غیر مارکسی بود، او «حزب انقلابیون حرفه ای لنین» را که خود ساز و کار ارگاتیک، الزامی و ماهوی استقرار الگوی دولتی سرمایه داری است با تشکل اولترا اولیگارشیستی مخوفی به نام «حزب شخصیت ها» بازپروری و تکمیل کرد. خونمایه این بازپروری آن بود که باید شخصیت های حزبی خود را بدیل سلبریتی ها، چهره ها، اوتاد و اسوه های بورژوازی سازیم. اگر طبقه سرمایه دار دولتمردان، فیلسوفان، اقتصاددانان، هنرمندان، ادبا، شخصیت های شهری دارد که توده های کارگر پشت سر آنها صف می بندند، ما حزبیون (اصحاب حکمت) هم باید بسان آنها صاحب نام و آوازه و شهرت گردیم. کاری کنیم که توده ها ما را بر آنها ترجیح دهند، ما را داناتر، تواناتر و دانشمندتر دانند، به جای صف بستن در قفای آنها روی به ما آرند. «کمونیست ها» باید چنین کنند و اگر راه این اهتمام پیش گیرند، مشکلات حل خواهد شد. چند ده میلیون کارگر ایران به جای رأی دادن به خاتمی، به حزب ما دخیل خواهند بست. حکمت در همین راستا، در زمان صدارت خاتمی خطاب به حواریون و اعوان حزبی گفت که اگر راه ایران پیش گیرند و در ضلع غربی دانشگاه تهران ستادی تأسیس کنند. در همان روزهای نخست، کارگران هزار، هزار به او خواهند پیوست و از این طریق «حزب کمونیست کارگری» نیروی یکه تاز کارزار تسخیر ماشین دولتی خواهد شد. قابل تعمق است که در همان روزها در یک سخنرانی در منطقه ای از استکهلم بشارت داد که اگر قدرت گیرد، همان روز اول زمامداری کار مزدی را فوری و ضربتی لغو خواهد نمود!!

معلوم نیست دوست ما این حرف های حکمت را هم شنیده است؟، برای لحظه ای در ژرفنای ارزیابی او از مکان، نقش و موجودیت طبقه کارگر نفس کشیده است؟، بمباران توهین، تحقیر، هیچ انگاری و پوچ پنداری او در مورد کارگران دنیا را به اندازه خردلی تعمق نموده است؟. به روایت او از الغاء کار مزدی اندیشیده است؟ بعید است که هیچ کدام این کارها را انجام داده باشد. نگاه حکمت به طبقه کارگر در ضدیت آشتی ناپذیر با نگاه مارکس، بمب توهین، تحقیر

و ساقط سازی از هستی، ساقط سازی از نقش بازی طبقاتی و تاریخی بود. او به کارگران همان گونه نظر می افکند که پیامبران بنی اسرائیل نگاه می کردند. توده کارگر را همج الرعاع، فاقد توان اندیشه و قدرت ادراک می دید که باید تحت قیمومت این یا آن رهبر، نقش عمله انتقال قدرت از جماعت حاکم به حزبی دیگر را بازی کنند. بنیاد عزیمت رویکرد لغو کار مزدی بر در هم کوبیدن همین نگاه طبقاتی کارگرسنیز، همین هیچ و پوچ و مستضعف انگاشتن طبقه کارگر استوار است. ما همه جا تشریح نموده ایم که استقرار سوسیالیسم لغو کار مزدی فقط و فقط در ظرفیت جنبشی است که به دور از هر نوع حزب آویزی ارتجاعی، خود را ظرف سازمانیابی شورائی، سراسری، ضد سرمایه داری آحاد هر چه عظیم تر و کثیرتر توده های وسیع کارگر سازد، جنبشی که در فرایند مستمر مبارزه طبقاتی و پیچ و خم پویه پیکار، موقعیت یک قدرت سازمان یافته شورائی ضد کار مزدی احراز کند، جنبشی که تجلی میداناری نیروی بالنده اجتماعی پرچمدار استقرار جامعه آتی و مظهر سرمایه ستیزی رادیکال در کلیه عرصه های حیات اجتماعی جامعه حاضر باشد. جنبشی که دخالتگری آحاد انسان های کارگر در کلیه سیاستگذاریها، تصمیم گیریها، راهبرددردازی و راهکار آفرینی ضد سرمایه داری را شالوده کارزار خود کند. توده کارگر را برای دخالت نافذ، آزاد، آگاه، برابر، خلاق، شورائی در برنامه ریزی کار و تولید فارغ از کار مزدی آماده گرداند. ما به تفصیل توضیح داده ایم که لغو کار مزدی تنها در توان چنین جنبشی با چنین تدارکی، با عبور از چنین فرایندی است و آنگاه دوست عزیزمان می گوید که منصور حکمت هم از «لغو کار مزدی» سخن رانده است!!! تا جانی که می دانیم دوستان فعال چالاک انستیتوهای نظردردازی سرمایه داری در حوزه زیست محیطی است. او در آنجا سخت پای بند تحقیق است اما ظاهرا وقتی که پای جنبش کارگری و مبارزه طبقاتی به میان آید چماق تکفیر کافی است!! راستش ضربه سهمگینی که حکمت از جهات مختلف بر کمونیسم طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران وارد ساخت بسیار بیشتر از گمراهه پردازان دیگر بود. او سهمگین ترین تحریف ها را با تردستی خاصی لباس «نقد مارکسی» تحریف می پوشاند!! به نام «مارکسیسم انقلابی»!! دست به کار بدترین شکل اینولوژی سازی کاپیتالیستی از راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی می زد، با لفظ پردازی در باره «کمونیسم کارگری» فاجعه بارترین شکل خارج سازی توده کارگر از ریل واقعی پیکار ضد سرمایه داری را دامن می زد. با پیش کشیدن «حزب شخصیت ها» بر هر میزان سازمانیابی شورائی سراسری ضد بردگی مزدی کارگران شلاق تعطیل می کشید. او تباهاستزترین نقش را در رابطه با مبارزه طبقاتی توده های کارگر ایفا کرد، نظریه پرداز و پیشگام بورژوازی لنینیست کرد در عرصه هل دادن جنبش کارگری کردستان به زیر بیرق حق تعیین سرنوشت ملی بورژوازی و رژیم ستیزی توخالی فاقد هر میزان بار طبقاتی کارگری و ضد سرمایه داری گردید. رونق بازار ناسیونالیسم را گواه شعله کشی کمونیسم و تبدیل کردستان، به ام القرای سوسیالیسم القاء کرد!!

چند کلمه ای هم در رابطه با حرف های دوست سوم این طیف بگویم. او نه فقط هیچ نکته ای در مورد آنچه بر سر جنبش کارگری رفته است، نقد لغو کار مزدی بر راهبردهای فاجعه بار مستولی در این جنبش یا آنچه در کلاب هاوس مطرح شده بود، بر زبان نیاورد که ظاهرا سخنی هم برای گفتن نداشت. شاید بحث در مورد جنبش کارگری را اهانتی به مقام اکادمیک خود و نقیض هم بزمی با اسوه های نظریه پرداز دانشگاهی می دید. آنچه حاضران از وی شنیدند مشتکی سب و لعن و تکفیر بود. او این سب و لعن های پر از غلاظ و شداد را هم با «بنیادگرای اسلامی» خواندن رویکرد لغو کار مزدی شروع نمود. «براعت و استهلاکی که اگر چه قصیده ای به دنبال نداشت اما لافل طنزآمیز بود. این شعر معروف سعدی را به خاطر می آورد که شتر ادعای خارج شدن از حمام داشت، در حالی که حجم سنگینی از گل و لای و رسوب بر زانو حمل می نمود. دوست ما بدون هیچ پرسش و تجسسی احکام محاربه، افساد فی الارض و

بعی صادر می نمود، در همان حال چشم در چشم همگان مابقی را بنیادگرای اسلامی می خواند!! او چیز دیگری نگفت و ما هم چیز خاصی برای گفتن در باره حرف های نگفته اش نداریم.

#### ❖ گروه دوم

این رفقا مدافعان استوار همان گذشته، راهبردها و گمراهه های مورد نقد ریشه ای رویکرد لغو کار مزدی هستند. آنها به عنوان نیاز این دفاع عزم جزم نموده اند که نوشته ها، تحلیلها، نقدها، راهبردها، راه چاره ها، راهکارهای رویکرد ضد کار مزدی را اتوپی پردازی خوانند!!، بدون آنکه کمترین واکاوی و تجسسی در گفته های ما بنمایند، دلبخواهی و مغرضانه، مفروضاتی را در ذهن ببافند، تلقیاتی را سر هم بندی کنند، توهمات بی پایه ای را به حساب این رویکرد واریز نمایند، آنگاه حق به جانب، طلبکار، باد در غیب شروع به انتقاد نمایند. آنچه اینان به باد نقد می گیرند، به تنها نیرو و رویکردی که ربطی ندارد، جنبش ضد کار مزدی است. دوستی از این جمعیت می گوید: «سرمایه داری مبتنی بر کار مزدی است پس لغو کار مزدی در سرمایه داری ممکن نیست». جواب من به این بخش حرفهای رفیق آنست که بر منکر این حقیقت محض لعنت! اما سؤال آنست که آخر در کجا؟ کدام نوشته؟، کدام نقد، چه تحلیل؟ کدام گفتگو توسط کدام فعال لغو کار مزدی گفته شده که سرمایه داری مبتنی بر کار مزدی نیست؟! یا اینکه باید در سیطره حاکمیت همین مناسبات بشرستیز سرمایه داری، سوسیالیسم لغو کار مزدی مستقر نمود!! آنچه ظاهرا در ذهن دوست ما جاری است، راستی، راستی این است که گویا فعالین این رویکرد مصرانه بر این باورند که باید بر فراز همین جهنم گند و خون سرمایه داری درفش کمونیسم افراشت!! نکته دومی که همین رفیق پیش می کشد، باز هم بیگانگی هر چه فاحش تر او از شناخت زمینی و واقعی رویکرد لغو کار مزدی را برملا می سازد. ایشان ادامه می دهند که این رویکرد نقش مبارزات روزمره کارگران را پائین می آورد!! سومین نقدش این است که فعالان این جهتگیری با نفی نقش حزب به پروسه پیکار توده کارگر برای سوسیالیسم لطمه می زنند!!

نظرات یا انتقادات رفیق، همان بندهای آشنا، همه جا شایع و ملال آور کیفرخواست سوسیال دموکراسی سرمایه آویز لنینی علیه کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی توده های کارگر است. کیفرخواستی ایدئولوژیک، بدون هیچ شناخت و آگاهی از بنمایه حرف های این رویکرد تنظیم شده است. فعالین لغو کار مزدی بالاترین میزان اهمیت را برای رخدادهای روز جنبش کارگری و هر شکل اعتراض یا مبارزه توده همزنجیر قائل هستند، باور به این اهمیت را در پراتیک جاری پیکار خود به نمایش نهاده اند. اساس کار این رویکرد خواصی آگاهانه، مستقیم، غیرمستقیم، قدمی، قلمی، رسانه ای، تحلیلی، انتقادی در شط جاری مبارزات کارگران است. ما تلاش کرده ایم که با آنچه در زندگی و پروسه کار توده کارگر رخ می دهد حتی المقدور در ارتباط تنگاتنگ باشیم، راه حل های ویرانگر رفرمیستی را نقد رادیکال کنیم و آلترناتیو زنده ضد سرمایه داری آنها را پیش روی همزنجیران قرار دهیم، تفاوت ماهوی ما با مخالفان، آن بوده و این است که آنها بنیاد کارشان را بر منحل سازی هر چه فاجعه بارتر جنبش کارگری در چرخه نظم سرمایه داری استوار کرده اند، در حالی که ما با همه توان تلاش نموده ایم تا این جنبش را به ریل کارزار ضد سرمایه داری بازگردانیم. ما نه فقط تقلیلی در اهمیت مبارزات کارگران برای افزایش سطح معاش، رفاه، دارو، درمان، بهداشت، بهبود محیط زیست، آزادیهای سیاسی، حقوق انسانی، محو آپارتاید جنسیتی و همه اشکال دیگر آپارتاید به عمل نیاورده ایم که برای ضد سرمایه داری آگاهانه ساختن، نقشه مند، زلال و استخواندار نمودن این مبارزات تلاش کرده ایم. تفاوت ضد کار مزدی با رفرمیست های راست و چپ در این است که آنان چند سده متوالی است با اندیشه فرا رسته از منویات ماندگاری سرمایه داری از کارگران می خواهند برای همیشه مزدبگیر بمانند، از مزدبگیری عزیمت کنند، با قبول همیشه مزدبگیر ماندن، همیشه کارگر بودن خواستار چند ریال افزایش مزد برای بازتولید نیروی کار و آفرینش هر چه کهکشانی تر

سرمایه برای سرمایه داران گردند، ما عکس این راه را رفته ایم و راهبرد این جماعت را نقد مارکسی ضد کار مزدی نموده ایم. اعلام داشته ایم که به جای مطالبه چند تومان مزد بیشتر خواستار خارج سازی سهم هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید خود از حلقوم سرمایه داران، خواستار جلوگیری قاهرانه از سرمایه شدن کوه محصول کارمان توسط صاحبان سرمایه و دولت سرمایه داری شویم. گفته ایم که بر خواست خارج سازی کل خورد و خوراک و پوشاک، دارو، درمان، ایاب و ذهاب، مسکن، آب و برق، نگهداری سالمندان و کودکان از سیطره داد و ستد پولی سرمایه پای فشاریم و این خواست را یک محور اساسی پیکار کنیم، اصرار نموده ایم که باید کار خانگی زنان محو گردد و تا تحقق این هدف بهای هر لحظه اش مثل هر کار دیگر مورد نیاز بازتولید و ارزش آفرانی چرخه تولید سرمایه داری، بدون هیچ کم و کاست پرداخت شود. تصریح مؤکد نموده ایم که باید مبارزه علیه آپارتاید جنسیتی، مبارزه علیه هر شکل آلودگیهای زیست محیطی، مبارزه برای هر مقدار آزادیهای سیاسی و حقوق انسانی را سنگرهای به هم پیوسته کارزار شورانی و سراسری ضد سرمایه داری سازیم. ما اینها را پیش کشیده ایم و برای جایگزینی رفرمیسم مستولی بر جنبش کارگری با راه حلهای رادیکال ضد سرمایه داری دست به تقلا زده ایم. کجای این کارها کاستن از اهمیت مبارزه جاری و روزمره توده کارگر است؟؟!! کجای افتراپراکنی و تهمت پردازی شما علیه رویکرد ضد کار مزدی، انسانی، اخلاقی، کارگری و دردمندانه است؟؟!! یک چیز بدیهی است. رفرمیست های اهل دخیل به قانون، قرار، نظم و نهادهای قدرت سرمایه یا چپ سرنگونی طلب خارج از مدار کارزار طبقاتی توده کارگر، فقط نسخه های سرمایه آویز خود، نسخه های معطوف به سرپازگیری از کارگران برای قربانی ساختن آنها در آستانه تغییر رژیم و تسخیر قدرت را اهمیت دادن به مبارزه کارگران تلقی می کنند!!، آنها، هر راه حل و نقشه راه سرمایه ستیز را اتوپیک، خیالپردازانه و ناممکن می پندارند، در این پندار فسیل هستند و می کوشند تا همین توهمات متراکم در ذهن خویش را خورند شعور کارگران سازند. تفاوت اینجا است. تفاوت در اهمیت دادن آنها به مبارزه روز کارگران و تقلیل این مبارزه توسط ما نیست. مخالفان بدانند یا ندانند، آن می اندیشند، راهی می روند، دست به کاری می زنند که سرمایه دیکته کرده، حفاری نموده و آموزش داده است. در همین راستا و با همین باورهای ایدئولوژیک حاضر به قبول این حقیقت زلال نیستند که کارگران می توانند در سیطره همین نظام گند و دهشت و و هولوکاست، دست به کار سازمانیابی شورانی خود و عروج به مثابه یک قدرت متحد، متشکل، سراسری و ضد سرمایه داری گردند. می توانند با استمداد از قدرت این سازمانیابی شورانی سنگین ترین و کوبنده ترین فشارها را بورژوازی و دولت سرمایه وارد سازند، می توانند تراز کار لازم و اضافی را به زیان سرمایه داران و به نفع توده های طبقه خود دستخوش عظیم ترین تغییرات سازند، بورژوازی را مجبور به سهمگین ترین عقب نشینی ها کنند و در همین راستا قدرت سازمان یافته شورانی و ضد بردگی مزدی خود را هر چه استوارتر، قاهرتر، تعیین کننده تر و سرنوشت آفرین تر سازند. این فرایند را استمرار بخشند، بساط هر گونه حزب سازی و آویختن خود به امامزاده بداعجاز بالای سر را به باتلاق تاریخ اندازند، با جنبش نیرومند شورانی خود ماشین قهر و قدرت سرمایه را در هم بشکنند و سوسیالیسم لغو کار مزدی را مستقر گردانند. کارگران خود از این ظرفیت به تمام و کمال برخوردارند. آنها موجودات قالب ریزی و لاک و مهر شده نیستند، آگاهان و ناآگاهان، فعالان و منفعلان، رادیکالها و سازشکاران دارند. صاحبان بیشترین تجربه ها و کم تجربه ها دارند، در شرایط روز جهان بخش عظیمی از درس خوانده های دانشگاهی کشورها آحاد طبقه کارگرند، هر چند که با کمال تأسف همین بخش هر چه موحش تر و فاجعه بارتر سر بورژوازی بر تن دارد، نکته بنیادی آنست که طبقه ما مستقل از ترکیب لایه ها، ضعفها و قوت ها، پاشنه آشیل ها و ظرفیت ها، از توان لازم برای سازماندهی خویش به مثابه یک قدرت متحد شورانی و قادر به نابودی سرمایه داری برخوردار است. باید این قدرت را به کار گیرد و علیه سرمایه اعمال کند، اما «منجیان»

حاضر به قبول این حقیقت نیستند. این جماعت اساساً توده کارگر را لایق ایفای چنین نقشی نمی بیند. کارگران را آدم به حساب نمی آرد. حتماً گفته خواهد شد که چنین نیست، خیل عظیمی از افراد و جلوداران سازمانها، گروهها، احزاب چپ، حماسی ترین صحنه های جانبازی، فداکاری را برای تحقق اهداف و خواسته های کارگران، به نمایش نهاده اند. این حرف صد درصد واقعیت دارد، حقیقت محض است، تردید در صحت آن، کار مخوف ترین دولتها یا عوامل فکری سرمایه است. نکته مهم اما آنست که باید میان فداکاری، از خودگذشتگی بی ریا و بدون آرایش برای رهانی انسان ها با انسان دارای شعور و شناخت و قادر به نقش بازی انقلابی دیدن آنها فرق بنیادی قائل شد. تاریخ جامعه ما مآمال از وجود شرزگان فداکار، آزاده، جان داده در راه رهانی کارگران، فرودستان است اما این آرمان خواهیهای زلال فداکارانه، لزوماً با باور به ظرفیت و توان نقش بازی کارگران، استثمارشوندگان برای تحولات بزرگ تاریخی همراه نبوده است. در دهه 40 خورشیدی پاکبخته ترین و پیشروترین افراد نسل ما با درس آموزی از تجارب پاره ای جنبش ها به این نتیجه رسیدند که همه راههای مبارزه در ایران دچار بن بست است، جنگ چریکی از دل همین تحلیل کلید خورد، طبقه کارگر ایران چنین جمعبستی نداشت و رغبتی به قبول آوانتوریسم چریکی نشان نداد، مبارزه طبقاتی جاری روز کارگران با شدت و حدت استمرار یافت، ما شاهد تشدید روزافزون این مبارزات بودیم، اما مشتعل و طوفانی بر بن بست سر راه هر شکل کارزار اصرار می ورزیدیم!! در نثار جان و نه فقط جان خویش که نثار تمامی هست و نیست خود برای هر ذره رهانی انسان ها دریغ نداشتیم، شیفته و دلباخته، هر شکل خطر را تحقیر می کردیم، رفقای اسیر ما حماسی ترین صحنه های مقاومت تاریخ را آفریدند، اما همگی همساز باز هم تأکید داشتیم که تمامی اشکال مبارزه دچار بن بست است!! و جنگ چریکی یگانه راه رهانی توده های کارگر است!! چرا ما چنین تصور می کردیم، دلایل فراوان و شفاف داشت که جای بحث اینجا نیست، اما در میان آنها یک دلیل قابل تعمق و کالبدشکافی و آموزش است. ما خود کارگران را آدم حساب نمی کردیم، هیچ کدام ما قادر به قبول این واقعیت نبودیم که توده کارگر هم انسان اندیشنده، دارای شعور، دارای ظرفیت تشخیص و قادر به نقش بازی، قادر به مبارزه برای رهانی طبقه خود و بشریت است. تا چشم کار کند حول تاریخساز بودن جنبش کارگری و طبقه کارگر شعارپردازی ایدئولوژیک می کردیم اما عملاً، پراکسیس و در کارکرد روزمره خود، کارگران را مشتی لایتفکرون، لایعقلون، لایشعرون و هیچ و پوچ می انگاشتیم، توده درخودی که قادر به تشخیص هیچ خیر و شر، خواست درست و نادرست و راه مبارزه خود نمی باشد. بحث بر سر این نیست که کارگران درس آموخته های مارکس و چیرگان تشخیص راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی بودند، مسلماً غرق گمراهیها و برهوت پیمانیها بودند، اما آنها استوار و مصمم مبارزات جاری خود را تشدید می کردند و ما به جای اینکه خود را آحادی از آنها و فعالان کارزار گریزناپذیر آنان بدانیم، به جای جوشیدن، همزمی و همسنگری با آنها، به جای تلاش برای پالایش رفرمیسم و گشایش راههای کارزار ضد سرمایه داری، جنبش جاری آنها، ذیشعور بودن و دارای قدرت اندیشه بودن آنها را انکار نمودیم.

به رشته محوری گفتگوی خود باز گردیم. همه طیف های رفرمیسم، سوسیال دموکراتهای پارلمانتاریست مسالمت جو، دوقلوی لنینی سرنگونی طلب آنها، «ضد ننولیبرالیسم»!! مترصد معماری انسانی سرمایه داری!! با هر بیرق از جمله بیرق «کمونیسم»!! و «سرمایه ستیزی»!! کارگران را در هیچ سطح، به هیچ میزان انسانهای دارای ظرفیت پیشبرد مبارزه رادیکال طبقاتی نمی بینند و به حساب نمی آرند. در همین راستا خود را منجی کارگران می پندارند، از بام بلند منجی گری به آنها نظر می اندازند، در این میان فریاد رسا و پرطنین رویکرد لغو کار مزدی با پیام کوبنده مارکسی خطاب که کارگران این است که باید ریل پیکار عوض کنند، مبارزه روز خود برای معاش، رفاه، مزد، درمان، دارو، آموزش، بهبود محیط زیست، آزادیهای سیاسی، حقوق انسانی، علیه کار کودک، آپارتاید جنسیتی، مردسالاری را ضد

سرمایه داری سازند، بسیار طبیعی است که رفرمیست ها این پیام را مهر ناممکن کوبند، علیه آن بشورند، نفیر کشند که عقلانی نیست، خیالبافی است، اتوپی است!!.

بن بست فاجعه بار جنبش کارگری ایران و جهان نیز دقیقاً تأثیرپذیری ارگاتیک و رعب انگیز از نقش بازی همین نیروها، همین سوسیال دموکراسی راست پارلمانتاریست، سوسیال دموکراسی چپ نمای لنینی، دخیل بندان دموکراسی، سنگربانان انسانی سازی سرمایه داری زیر هر بیرق و عنوان است. این رویکردها در یک فرایند تاریخی طولانی تر از یک سده و چند دهه، با میداناریها و نقش بازیهای مخرب خود، جنبش کارگری را به ورطه موجود سوق داده اند. در راهبردها، راه حلها، دورنماها و الگوپردازی های سرمایه آویز منحل نموده اند. انسان که جنبش کارگری زیر مهمیز این انحلال قادر به تشخیص توان پیکار ضد کار مزدی خود نیست، خود را پیچ و مهره ماشین تولید سود و ملاط و مصالح چرخه نظم سرمایه داری می شناسد، افق برون رفت را روی خود مسدود می بیند، ماندگاری اختاپوس سرمایه داری را جریان شعور و ذهن خود ساخته است، نیروی واقعی سلسله جنبان سقوط کارگران به این ورطه اساساً، قبل از هر چیز، یقیناً خود سرمایه و نظام سرمایه داری است. در این تردیدی است اما هر کدام این رویکردها آن نموده اند که سرمایه نیاز داشته است و در پیدایش این وضعیت، در ساقط شدن جنبش کارگری به این باتلاق بیشترین نقش را ایفا نموده اند. گذشته قرن بیستمی جنبش کارگری در بند، بند خود مهر هر دو جبهه همگن رفرمیسم راست سندیکالیستی و میلیتانت رژیم سنیز دموکراسی خواه سرمایه آویز را بر جبین خود حک دارد، پازماندگان متشتت و نسل منقرض همین رویکردها، احزاب، نیروها هستند که امروز نیز سایه هر نقش بازی رویکرد لغو کار مزدی را به تیر می بندند. زیر بیرق های جدید و تحت لوای جنبشهای دیگر، با توسل به تمامی امکانات آفریده سرمایه، همصدا و همنا با کلیه تریبون های قدرت و تبلیغات سرمایه داری در گوش کارگران می خوانند که به جای مبارزه ضد بردگی مزدی به دموکراسی خواهی، تغییر رژیم ها و تعوض الگوهای نظم سرمایه بسنده کنند.

گرفتن سنگر حول قدرت اعجاز تشکلهای بالای سر و اقتدا به رهبران حزبی برای پیشبرد کارزار!! همچنان در زمره آموزش های مخرب گمراه ساز این نیروها و آرایش و ویرایش قرن بیست و یکی آنها است. القاء می کنند که نقد حزب یا تشکل آفرینی های تبااهی آور تا کنونی، انکار مبرمیت و اهمیت سازمانیابی برای پیشبرد مبارزه طبقاتی توده کارگر است!! نکته، نکته این تلقینات، وارونه پردازی و تزریق سم به جریان شناخت طبقه ما است. حزب نه فقط کارگران را یک قدرت متحد ضد سرمایه داری نمی کند که آنها را به صور گوناگون و شیوه های مختلف از ارتقاء به نیروی سازمان یافته آگاه، چاره گر، رادیکال علیه سرمایه باز می دارد. شالوده حزب نه بر مصالح، ملزومات، منویات پروسه پیکار ضد کار مزدی طبقه کارگر که بر مثنی فرمولبندی های مکتبی، مسلکی، ایدئولوژیک بیگانه با مبارزه طبقاتی جاری و زمینی کارگران استوار است. آنچه تشکیل دهندگان را کنار هم جمع آورده است نه پاسخ به نیازهای مبارزه جاری توده کارگر علیه سرمایه که مثنی اوراد و آیات عقیدتی است. آنها حتی اگر خود شخصا کارگر باشند، با کار خویش فریاد می زنند که می خواهند یک نهاد فرمانفرمایی بالای سر جنبش کارگری ایجاد کنند و بر سرنوشت این جنبش حکم رانند، آن را به هر طرف که معتقدات، ایدئولوژی و مسلکشان اقتضاء کند سمت دهند، در هر باتلاقی غرق و در هر گورستانی مدفون سازند. حزبیون ولو که شیفتگان رهانی پرولتاریا باشند آنچه می سازند عملاً نه ظرف حضور، دخالتگری آگاه، خلاق، آزاد و برابر کارگران در پروسه کارزار طبقاتی، نه بستر میداناری، رشد، بلوغ و اثرگذاری آنها در تعیین سرنوشت جنبش خویش، نه جای نمو، بالیدن، شاخ و برگ کشیدن و نقش بازی توده کارگر به مثابه نیروی قادر به جامعه گردانی سوسیالیستی لغو کار مزدی در آینده که صرفاً ماکت محقری از همین جامعه موجود سرمایه داری با کل مؤلفه ها، مناسبات، ارزش ها، فرهنگ، اخلاقیات، بده و بستنهای فاجعه بار طبقاتی آن



است. افرادی که به جای آنکه فعالان رادیکال و آگاه مبارزات جاری کارگران باشند، مشتی کاسبکار تشنه قدرت، مقام و منصب هستند. بدتر از کارمندان فرصت طلب بورژوازی به جان هم می افتند، علیه هم توطئه می کنند، بر سر هر جیفه قدرت، دست به انشعاب ایدئولوژیک می زنند!! با هر انشعاب خود تشنت و تفرقه و جدال را حادثر از پیش میان کارگران دامن می زنند، کارگران را از هم می دزدند، هر فرقه ای چندتا فعال کارگری را ویتترین نشین تبلیغاتی حزب منشعب خود می سازد. جنبش کارگری را به صورت فاجعه باری به نفع بورژوازی متلاشی می کنند، این جنبش را فرسوده، تپاه، اسیر وحشتناک ترین گمراهه ها و شکست ها می نمایند، در عوض بورژوازی را نیرومندتر و مقاوم تر می کنند. تاریخ حزبسازی چپ این را فریاد می زند و در این فریاد هشدار می دهد که این روند هر روز از روز پیش مخوف تر و ترسناک تر شده است. این مسأله را ما در جاهای دیگر با تفصیل توضیح داده ایم. نکته مورد تأکید عوامفریبی های متوهم سازی است که در همین حوزه خاص علیه رویکرد لغو کار مزدی راه افتاده است. این رویکرد نه فقط کمترین تقلیلی در اهمیت سازمانیابی کارزار طبقاتی کارگران پیش نکشیده که کاملا بالعکس، آهین ترین، استوارترین، مستحکم ترین و نیرومندترین نوع تشکل طبقاتی توده کارگر را مورد تأکید قرار داده و برای برپائی آن کوشش کرده است. در این گذر یادآوری چند نکته بسیار مهم است.

اول: بحث اساسا این نیست که چه تشکیلاتی بسازیم. سخن درست آن است که کدام جنبش را قرار است متشکل کنیم؟ هیچ طبقه ای در تاریخ به اندازه بورژوازی بر اهمیت، ضرورت و مبرمیت سازماندهی اصرار نورزیده است، نسخه تحزب مستحکم را نه طبقه کارگر که بورژوازی پیچیده است و برای آن پیچید که توده کارگر و جنبش کارگری را پیچ و مهره ماشین نظم سرمایه کند، روایت مسئولی تحزب در احزاب سوسیال دموکرات یا موسوم به «کمونیست» نیز ماهیتا روایت رویکردهای طبقه سرمایه دار است. هدف این حزب آفرینی تسلط بر جنبش کارگری، رفع خطر مبارزه طبقاتی کارگران از سر سرمایه، به کارگیری قدرت پیکار توده کارگر برای تسویه حساب با شرکا و رقبای طبقاتی، همراه با تلاش برای جایگزینی یک الگوی نظم سرمایه داری با الگوی دیگر است. اما این که طبقه کارگر در امر سازمانیابی از چه عزیمت می کند، کدامین راه را برای متشکل نمودن قدرت پیکار خود پیش می گیرد؟ تصریح کنیم که گفتگو بر سر مجرد متشکل شدن نیست، بر سر متشکل شدن کدام جنبش است؟ و پاسخ رویکرد لغو کار مزدی به این سؤال دقیق و روشن است. ما می خواهیم جنبش تعرض به اساس موجودیت سرمایه، جنبش در حال جنگ مستمر علیه بنیاد هستی سرمایه در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی انسان را سازمان دهیم، قرار نیست متشکل شویم تا کارگر مانند خود، زندگی از طریق چانه زنی با وحوش سرمایه دار، مبارزه برای جایگزینی این رژیم با آن رژیم، این الگوی سرمایه داری با الگوی دیگر را تداوم بخشیم. بنا است جنبش طبقه خویش را سازمان دهیم تا میدان کارزار را از باتلاق تمکین به ماندگاری بردگی مزدی، به سنگر پیکار برای خارج سازی هر چه عظیم تر حاصل کار و تولید طبقه خود از چنگال طبقه سرمایه دار، در نخستین گام خارج سازی مایحتاج اولیه معیشتی، رفاهی، آموزشی، درمانی، بهداشتی، ایاب و ذهاب، سلامتی، تفریح انسان ها از سیطره داد و ستد کالائی، پولی را تحقق بخشیم. به کار خانگی زنان پایان دهیم، ریشه هر شکل وابستگی اقتصادی زن به همسر و فرزندان به والدین را بخشکانیم، بساط بهره گیری بورژوازی از نیروی کار رایگان زنان در پرورش نیروی کار، نگهداری کودکان، سالمندان و معلولان را جمع کنیم، سرچشمه آپارتاید جنسیتی و بنیاد اقتصادی مردسالاری را در هم کوبیم، متشکل می شویم تا دست به کار تدارک آگاهانه تعطیل پویه کار سرمایه، فروپاشی چرخه تولید و نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی، پلیسی سرمایه داری، تصرف مراکز کار، تولید، مستغلات .... شویم، جنبش خویش را سازمان می دهیم تا تحکیم هر چه مؤثرتر پایه های قدرت طبقه خود برای استمرار این تعرض ها، برای مجبور و مقهور ساختن دشمن به عقب نشینی تا مرز مرگ و

عبور از مرز را محقق سازیم. تا جامعه موجود را میدان جنگ مشتعل علیه اساس موجودیت سرمایه داری کنیم، تا در همین جهنم گند و وحشت و وهولوکاست سرمایه، نیروی بالنده، استخواندار، آگاه، شورانی و دست به کار اعمال قدرت علیه بنیادهستی سرمایه شویم و سرانجام با تجهیز و آمادگی کافی، بورژوازی را ساقط، هر شکل دولت را محو و کمونیسم لغو کار مزدی را مستقر سازیم.

هر لحظه، جزء، یا سلول خواسته های ما نیازمند دخالتگری فعال، خلاق، همبسته، سازمان یافته و شورانی آحاد هر چه کثیرتر توده وسیع طبقه ما است. اگر قرار است همدوش و همسنگر، مستغلات تحت تملک و حوش سرمایه دار، را تصرف کنیم و در اختیار توده گورخواب و آواره و بی سرپناه قرار دهیم، اگر بناست مراکز کار و تولید و کل آنچه که حاصل کار و استثمار نسل های مختلف طبقه ما است را از چنگال قهر سرمایه بیرون بیاوریم، اگر می خواهیم بر سرنوشت کار و تولید خود مسلط شویم، اگر بناست به کار مزدی پایان دهیم و اساس «قانون ارزش» را در کویم، اگر قرار است برای تحقق این آرمان های پرشکوه انسانی بجنگیم، بدون درهمرفتنی انداموار شورانی، بدون سازماندهی سراسری جنبش خویش به عنوان یک قدرت سازمان یافته شورانی ضد سرمایه داری قادر به چنین کارهایی نخواهیم شد. اگر بناست در هر عرصه و زمینه ای به راستی قدرت طبقاتی خود را علیه سرمایه اعمال کنیم، راه این اعمال قدرت سوای همبستگی سراسری شورانی با دخالت نافذ، برابر، آزاد افراد چه می تواند باشد؟ چرا شکل گیری و پیدایش چنین تشکلی را محال تلقی کنیم؟! مگر ما خود عملا در ژرفنای کار و زندگی و پیکار روزمره، اشکال نطفه ای و اولیه همین همبستگی شورانی را به نمایش نمی گذاریم؟؟ مگر اعتصابات شش هزار در سال ما در مراکز کار، تجلی حالت جنینی این سازمانیابی شورانی نیست؟ مگر نه این است که در جریان هر اعتصاب به ویژه نوع طولانی چندین هفته ای و بعضا چند ماهی آن، یکایک کارگران بسان سلول های زنده، کارساز و چاره گر با هم مشورت می کنند، هر فردی نقشی ایفاء می کند، وظیفه ای به عهده می گیرد. آگاهتران به کمترآگاهان می آموزند، تجربه داران آنچه را در حافظه دارند با جوانترین و کم تجربگان تقسیم می کنند. رادیکالها محافظه کاران را از لغزش باز می دارند، شجاعتران به مرددان درس استقامت می دهند، امیدواران در دل ناامیدان امید می آفرینند، در همان حال آخرین لقمه نان فرزندان را با هم تقسیم می کنند، اگر جز این کنند، شکست می خورند، اعتصاب، مقاومت، همبستگی ما به دستور بالانشینان نیست، حکم زندگی تک تک ما است. جبر هستی مشترک و واحد طبقاتی ما است. آنچه پیوندها را قوام میثاقها را قدرت می بخشد، عزم راسخ برای در هم کوبیدن ناحقی ها، زورگونیها، استثمار جنایتکارانه و زالوصفتانه مشتی سرمایه دار خونخوار، رهائی از شر استیلای این وحشیان، تسلط آزاد انسانی بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خود است. مسأله اعتصابات صرفا مثال ساده ای برای شکل جنینی سازمانیابی طبقاتی است. پیداست که دستیابی به جنبش سازمان یافته سراسری شورانی، ضد سرمایه داری کاری است کارستان، اما ما ظرفیت لازم برای انجامش را داریم. باید این ظرفیت را بشناسیم، این قدرت را بکاویم، آگاه سازیم. پراکسیس جاری طبقاتی خود کنیم، پرورش دهیم، بالغ گردانیم، همه این ها را در روند پیکار جاری پی گیریم. در سازمانیابی شورانی هیچ کس برای دیگران تصمیم نمی گیرد، همه در فرایند تصمیم گیری شورانی دخالت خلاق دارند. هیچ کس امر نمی کند، هیچ کس مأمور بی اراده آمران نیست، همه مکمل همدیگرند. هر فردی نقشی را ایفا می کند، افراد به صورت داوطلبانه عهده دار انجام کارها می شوند و اموری را قبول می کنند که از عهده آن بر می آیند، هر کس برای دخالتگری هر چه آگاه تر دیگری تلاش می کند، همه به هم درس می دهند. نقش بازی همگان در گرو نقش بازی هر چه موثرتر و آزادتر هر فرد است. افراد مأموریت می پذیرند و اگر شرط وفا در ادای رسالت به جا نیارند معزول می گردند، خطاکاران توبیخ می شوند اما همه جا و در هر کدام این موارد اساس بر پالایش، رشد، بالیدن و حرمت هر چه فزون تر انسان است.

همه می پرسند این قدرت سازمان یافته سراسری شورائی ضد سرمایه داری چگونه به وجود می آید؟ و پاسخ ما آن است که این قدرت از لا به لای دفترچه های راهنما و قطعنامه های «سبک کاری» شروع به نطفه بندی نمی کند، برپائی آن ها از کلاس های آموزشی و سمینارهای دانشگاهی شروع نمی شود. این کارگران ضد سرمایه داری رادیکال در عرصه های گوناگون کار، تولید و زندگی اجتماعی، کارگران صنعت، حمل و نقل، «خدمات»!!، تجارت، خیل عظیم معلمان در سطوح مختلف، کارگران درمان، مطبوعات، انتشارات، ترجمه، شهرداری ها، معادن، کشت و صنعت ها، توده عظیمی که حی و حاضر چرخه کار و تولید را به چرخش می اندازند، حتی برنامه ریزی می کنند، اما نه برای خود، که برای ارزش افزائی سرمایه، تشدید استثمار خود توسط سرمایه ساقط ساختن خود از هستی انسانی، تباهی بی انتهای خویش، آری همین توده وسیع هستند که با عزم راسخ، درک آگاه اجتناب ناپذیری و حیاتی بودن تغییر ریل کارزارهای سرمایه آویز شکست خورده، راه می افتند. همه آگاهی، درایت، تجربه، تعقل، کاردانی، نقد خود را روی هم می ریزند و سنگ، ساروج، آهن، دانش معماری شوراها می کنند. همه چیز مبارزه طبقاتی ضد بردگی مزدی اساسا چنین است، سخت نقشه مند، اندیشیده، دارای دورنمای شفاف، متکی به بیشترین پختگی ها، بصیرت ها، شعورورزیها، آگاهی ها است اما کل این درایت ها، چاره گری ها، اندیشیدن ها نه از عالم بالا، نه از سراچه تفکر نخبگان و افاضل منجی!! که فرارسته های اندیشوار، تغییرآفرین و تاریخساز خود کارگران، به مثابه یک کل طبقاتی می جوشد. معضل روز توده های کارگر برای برپائی قدرت سازمان یافته سراسری شورائی ضد سرمایه داری، نه کمبود درسنامه ها، آموزش های آکادمیک، دفترچه های راهنما یا پایان نامه های درخشان سبک کاری، که کسری کارگران مصمم، رادیکال، آگاه، توانا، گسسته از پیشینه سیاه رفرمیستی، منتقد مارکسی راهبردها و راه حلهای گمراه ساز نسخه پیچی بورژوازی است. جنبش کارگری با بحران کمبود این کارگران مواجه است. آیا این حرفها به معنای کاستن از اهمیت نقشه راه، تقلیل مبرمیت دوراندیشی و چراغ اندازی آگاهانه بر تاریکی زارها و سنگلاخ های سهمگین سر راه است. کاملا بالعکس همه بحث بر سر آن است که سنجیدگی ها، پختگی ها، گامهای آگاهانه و راه حل جونیهای رادیکال باید جمعی، شورائی، با دخالت نافذ و هر چه خلاق تر همگان صورت گیرد. در همین راستا هر تعداد ما در هر شرائطی که قرار داریم، در هر کجای جهان که هستیم، باید دست به کار تلاش برای شناخت، ژرف تر و کشف مطمئن تر راه حلهای پیشبرد مبارزه طبقاتی از جمله سازمانیابی سراسری و شورائی قدرت پیکار طبقاتی خود باشیم. یک بار دیگر تأکید کنیم که آنچه کم داریم وجود کارگرانی است که با سر آگاه و بیدار و هشیار ضد سرمایه داری آماده نقش بازی برای برپائی این سازمانیابی باشند. باید قاطع و شفاف تصریح کرد که چند نسل متوالی افراد موسوم به فعالان ذینفوذ کارگری اعم از سندیکالیست راست یا چپ نمای سرنگونی طلب، حتی اگر آهن تفتیده کوره های قهر فقیرترین لایه طبقه خود بوده اند در عمل، در پیچ و خم کارزار، نقش تعزیه گردانی رفرمیسم اتحادیه ای یا ویترونی نشین احزاب را بازی نموده اند. اینها به سادگی قادر به تغییر، گسست از پیشینه رفرمیستی و میداننداری رادیکال برای سازمانیابی سراسری و شورائی قدرت پیکار طبقه خود نیستند، جنبش کارگری باید فعالان، اثرگذاران، نقش آفرینان مصمم خود برای چنان سازمانیابی را از دامن خود متولد سازد و وظیفه ماست که قابله قاهر و کاردان این زیمان شویم.

پرسش ها و توضیحات دیگری نیز از سوی رفقای گروه دوم مطرح شد که پاسخ آنها را در چند جمله خلاصه می کنم. یکی از رفقا گفت کار خانگی، نیروی کار کالا شده نیست و نمی توان محو آن را در زمره مطالبات جنبش کارگری قرار داد!! این تلقی، از بیخ و بن نادرست است. فعالان رویکرد لغو کار مزدی به کرات و به مناسبت های مختلف تشریح نموده اند که کار خانگی بدون هیچ مزد میلیونها زن کارگر ایرانی بخش بسیار مهم و معتناهی از نیروی کار مورد نیاز چرخه بازتولید و ارزش آفرینی سرمایه اجتماعی ایران است. طبقه سرمایه دار ایران با نیروی کار خانگی بدون

مزد زنان کل نیروی کار مورد نیازش را پرورش می دهد و خود را از قبول هزینه مهد کودکیها، مؤسسات پیشادبستانی و فراوان مراکز پرورشی، آموزشی دیگر معاف می سازد. با نیروی کار خانگی رایگان زنان از تحمل هزینه مدرسانی معلولان فرار می نماید، با کار خانگی بدون هیچ مزد زنان، شرانط دو شیفت کار شبه رایگان همسران آنها را برای سرمایه فراهم می سازد. کل هزینه های این امور بعلاوه فراوان هزینه های دیگر از دوش سرمایه اجتماعی و طبقه سرمایه دار پر داشته می شود و دقیقاً معادل آن به اضافه ارزش سالانه طبقه سرمایه دار افزوده می گردد. آیا این نیروی کار، کالا نشده است؟؟!! اگر منظور از کالا نشدن خرید و فروش نگریدن این نوع کار است باید دیده بینا، شناخت ریشه کاو مارکسی داشت و مکان و موضوعیت این حجم بیکران نیروی کار در کل چرخه داد و ستد میان سرمایه و طبقه فروشنده نیروی کار را بازشناسی کرد. این حجم نیروی کار برای سرمایه داران و نظام سرمایه داری، دقیقاً نقش همان کهکشان کار اضافی یا پرداخت نشده ای را بازی می کند که کل طبقه کارگر در اختیار سرمایه داران قرار می دهد.

همین دوست در بخش دیگر توضیحاتش، می افزاید که «مارکس حتی در سوسیالیسم هم از مزد سخن گفته است» بنا براین بحث لغو مزد در سرمایه داری سخنی خطا است. در این مورد پیش تر به اندازه کافی توضیح دادیم. رویکرد ضد کار مزدی در هیچ کجا این کلام مجعول و ساخته ذهن رفرمیسم چپ را به قلم نیاورده و بر زبان جاری نساخته است که گویا قرار است سرمایه داری را با لغو کار مزدی آذین بندیم و بیرق پایان کار مزدبگیری بر بامش افرازیم!! قلب ماهیت حرفها هم حدی دارد. اما در مورد آنچه در «نقد برنامه گوتا» از مارکس نقل شده است باید نکته ای اساسی را بازگفت. روایت دوست ما از سخن مارکس عمیقاً مکتبی و گمراه کننده است. مارکس در دوره ای از تاریخ بحث تقسیم بندی جامعه بعد از سرمایه داری به دو فاز سوسیالیسم و کمونیسم را پیش کشید که آنچه امروز بورژوازی با محاسبات و ادبیات و منظر طبقاتی خود «تولید ناخالص سالانه» می نامد برای کل ممالک سرمایه داری به چند میلیارد دلار نمی رسید، کما اینکه تا 100 سال بعد از آن هم از 10 تریلیون دلار تجاوز نکرد، این رقم امروز مرز 100 تریلیون دلار در سال را پشت سر نهاده است. مارکس در آنجا ایدئولوژیک، الوهی و مقدر سخن نراند که قرار است تا انتهای تاریخ، سوسیالیسم دو مرحله ای باشد و در فاز نخستش مزد پرداخت شود!! آخر این چه پای بندی به راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی است؟؟ از این هم فراتر این کدامین برخورد منصفانه با یک انسان است که بر سر نظریات، تحلیل ها، کالبدشکافی های رادیکال او چنین تحریف فاجعه باری آوار شود. اما این فقط دوستان نیست که چنین می کند، همه آنان که راهبرد مارکسی مبارزه طبقاتی پرولتاریا را «مارکسیسم» کردند، در اعمال این ظلم بر مارکس و طبقه کارگر به اندازه کافی شریک و سهیم هستند.

به پایان پاسخ ها و توضیحات، به نکات مطرح شده از سوی رفقای همسو، همراه و در عین حال منتقد برسیم. در رابطه با تذکرات این دوستان نیاز به گفتگوی چندانی نمی بینم. رفیق عزیز فرشید گفتند که باید تکلیف قانون ارزش، فرایند محو کالا بودن محصول کار به طور کلی و مالکیت وسائل تولید و مبادله را نیز مشخص ساخت. فرشید به عنوان رفیقی که نوشته ها، نوع نگاه، ادبیات، راهبرد این رویکرد را دقت کرده است، خوب می داند که بحث ما در این گذر شفاف است. کتاب «سوسیالیسم، اقتصاد و سیاست» حدود 35 سال پیش، در نخستین گام های تلاش این رویکرد برای نقد مارکسی پیشینه خود، پیشینه کل چپ خارج از مدار پیکار ضد سرمایه داری تهیه شد، حتی همان متن مقدماتی، به فرایند محو قانون ارزش پرداخته است. کل تلاش، تقلا، نقد، ارتباط گیری و پویه کارزار ما در این چند دهه وقف آن بوده است که سنگی بر روی سنگ برای ظهور نیرومند و بالنده یک جنبش راستین کارگری ضد سرمایه داری و ضد کار مزدی گذاشته شود. ما گره اساسی کار را در اینجا دیدیم، جنبش کارگری باید آماده یک زایمان عظیم تاریخی شود،

باید آثار راهبردهای گمراه‌ساز رویکردهای رفرمیستی را از سر راه خود لایروبی کند. مبارزه در چهارچوب تمکین به برده مزدی بودن، همیشه کارگر ماندن، دخیل بندی به قانون، حقوق، مدنیت، آزادی های سیاسی نسخه پیچی سرمایه!! مبارزه برای تعویض رژیم یا تغییر الگوی نظم سرمایه، همه این ها را با جنبش اعمال قدرت سازمان یافته آگاه و شورانی علیه اساس موجودیت سرمایه داری جایگزین سازد. ما تلاش خود را بر این محور متمرکز نمودیم، اگر جنبش کارگری این ریل را اتخاذ کند آنگاه راه همه تحولات باز و هموار خواهد شد. مارکس حین نگارش جلد اول کاپیتال، اتفاقاً به گاه تشریح هر چه دقیق تر کارکرد «قانون ارزش» زیر نام «اندکی تغییر فضای بحث»، گفت: «عده ای از انسانهای آزاد را در نظر آریم که با وسایل تولید مشترک خود کار می کنند، انواع متفاوت نیروی کار خود را با خود آگاهی به شکل نیروی کار اجتماعی واحد مصرف می کنند. آنها بخشی از محصول کار جمعی خود را به صورت وسایل تولید جدید بار دیگر به کار می گیرند و اجتماعی باقی می ماند. اما بخش دیگر آن را در شکل وسیله زندگی به مصرف می رسانند. این بخش میان آنها تقسیم می شود. نحوه انجام این تقسیم بسته به نوع خاص سازمان اجتماعی تولید است و، متناظر با سطح رشد اجتماعی تولید کنندگان تغییر می کند» (نقل به اختصار) مارکس در آنجا این تصویر را پیش می کشد و برای قابل فهم ساختن بیشترش، خواننده را به جامعه بنا شده بر قانون ارزش ارجاع می دهد. جامعه ای که متضاد با مجمع انسانی بالا، نیروی کار و حاصل کار و تولید انسانها کالا است و سهم تولید کنندگان از محصول با زمان کار تعیین می گردد. برای محو قانون ارزش باید جامعه ای آفرید که کل اهالی در برنامه ریزی کار، تولید و زندگی مشترک، هر چه داوطلبانه تر، آگاه تر، نافذتر، آزادتر، خلاق تر، مستقیم تر و برابرتر دخالت شورانی دارند، هیچ دولت بالای سر وجود ندارد، مالکیت انفرادی، سهامی، دولتی بر ابزار تولید از بین رفته است. کار مزدی به طور کامل ملغی شده و بساط تمامی اشکال داد و ستد جمع گردیده است. مبادله ای نیست که نیازمند تعیین معادل برای تعیین «ارزش» و رجوع به «قانون ارزش» باشد. کار داوطلبانه است، هر کس به اندازه نیازش و بدون توجه به میزان کارش از کل فراورده های کار و تولید و امکانات و رفاه اجتماعی بهره می گیرد. در همین راستا تمامی تبعات معیشتی، رفاهی، حقوقی، اجتماعی ناشی از تمایز کار یدی و فکری از میان رفته است. جدائی برنامه ریزی و سیاستگذاری از اجرا و فعالیت های عملی پایان یافته است. انسانها از کار خود جدا نیستند، چه تولید شود و چه تولید نخواهد شد، چه میزان تولید گردد، تعریف کار، چگونگی توزیع فراورده های کار میان بخش مورد نیاز بازتولید و وسائل تولید و آنچه صرف معیشت، رفاه، درمان، آموزش، تفریح و تمامی مایحتاج یک زندگی متعالی انسانی است، همه و همه به صورت شورانی و با دخالت مستقیم تمامی افراد به گونه ای که تصریح شد انجام می گیرد. سازمان کار متناظر با تحقق این مولفه ها و متضمن استقرار آن به صورت یک جامعه شفاف انسانی چه گونه خواهد بود؟ پرسش رمزآیزی نیست. در باره اش می توان و باید به اندازه کافی بحث کرد، آنچه متافیزیکی، است آنست که برای دقایق و جزئیات این سازمان کار، از پیش حکم صادر کنیم. این حکم را جنبش سازمان یافته شورانی، سراسری ضد سرمایه داری توده های عظیم انسانی جنگیده با نظام بردگی مزدی، بالیده، پرورش یافته، آگاه شده، چاره گر، توانا و به بلوغ شعور رسیده در سنگلاخها، پیچ و خم ها، تپه، ماهورها و گردنه های سهمگین این پیکار صادر خواهند کرد.

از رفقای بسیار عزیز فرشید، کاوه، دامون، رضا، برگزار کنندگان کلاب هوس برای همه همراهی ها، از رفیق عزیزمان «برومند» به خاطر همدلی ها و توضیحاتش بسیار صمیمانه تشکر می کنم. رفقا کاوه و دامون بر ضرورت روشن تر شدن برخی نکات تأکید نمودند. این کار را با پوزش زیاد به وقت دیگری موکول می نمایم. فرصت را مغتنم می شمارم و بر یک نکته خطاب به همه این یاران همراه و در عین حال منتقد درنگ می کنم. رویکرد لغو کار مزدی و کارگران ضد سرمایه داری آحادی از جنبش کارگری هستند که با تمامی توان و بضاعت خویش برای شکل گیری، بالیدن، بلوغ،

استخوان بندی و میداناری هر چه آگاه تر و نیرومندتر همین جنبش تلاش می کنند. به نظر نمی رسد نیازمند بازگویی حرفه‌انی باشیم که سالیان متمادی گفته و نوشته ایم، همگی بسیاری مسائل را می دانیم. آنچه اینک باید همه ما را در کلاف خود پیچد مبرمیت همراهی، هم‌رزمی و هم‌سنگری کل کسانی است که وضعیت روز جنبش کارگری را با چراغ بصیرت ضد سرمایه داری درک می کنند، درد می کشند، غیرقابل تحمل می بینند، آماده اند تا هر چه در توان دارند برای تغییر ریشه ای این وضع به کار گیرند. مجرد ابراز همراهی و همدردی کافی نیست. باید در نقش آحاد جنبش رادیکال کارگران، دست در دست هم گذاشت، مکمل همدیگر شد، همراه با توده هم‌زنجیر، «با پای لنگ، بی عصا، پنجه با چنگال ضیغم، غوص در کام نهنگ» کوه عظیم موانع سر راه را با چنگ و دندان از میان برداشت، تغییر ریئل بنیادی جنبش کارگری نیازمند این میداناری ها است.